



از

یافت شد

بارتقال



فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۳۳۲۳۵
رده بندی دیوبی ۱۳۱۹ ذ ۶۴۶ ن	۲۹۷/۲۷۴ مرجع □
سرشناسه:	تور علیا هانی ، علی بن سلطان محمد ، ۱۲۸۴ - ۱۳۱۷
عنوان قراردادی:	ق
عنوان:	زوال الفقار
شرح پدید آور:	
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر:	[تهران] ناشر: کارخانه سید مرتضی تاریخ نشر: ۱۳۱۹ ق
صفحه شمار:	۱۵۲ ص
	مصور □ درسی □ گراور یا افست □
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۱x۱۷ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی □ اهدایی □ خریداری <input checked="" type="checkbox"/> ارسالی □
واقف:	خریدار تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۲۳
یادداشتها:	۱. ورق اول کتاب دستنویس است.
موضوع(ها):	۱. مواد مخدر (فقر).
شناسه(های) افزوده:	الف. عنوان.
فهرستنگار:	اسد زار تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۸



دوا

دوا

کتاب



تاریخ ۶۷/۱/۱
۷۰/۴/۱۸

کتابخانه آستان قدس ۲۹۷/۶۳۵
ذ ۷۳۶

اسم کتاب ذوالفقار فارسی

صاحب ملا علی کن بادری

خطی سنگا نخ تهران
چاپی

۳۳۶۳۵

سال چاپ یا تحریر ۱۳۱۸ ق عدد اوراق

جزء کتب ف شماره ۲۹۷

شماره عمومی ۸۹۵۲ شماره قبض

واقف طبردار آستان قدس تاریخ وقف خرداد ۱۳۲۳

طول عرض گنجینه

سال ۱۳۱۸ خود شدی
باری شد



شاه
نظف الدین
عاجاد

عهد و لرجا و
ایک سلطان بن سلطان ابن
السلطان و خاگان ابن الخاقا ابن
الهاقا اولو الله بران
دولت و ستمت ایضا

۱۳۱۹
فے سنه

خبر
۱۳۲۳

سال ۱۳۱۹ خورشیدی
از ماهی شد

کتاب فی الفقه
من النفا العالم العامل والعارف
الکامل مرفح احکام الشریعة
النسوة والطریق العبلوثة
الحاج ملا علی الخراسانی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سرور کامل جامع بر از عیوب و حکیم
دور سائر العیوب است و در کامل ترین و
کامل سحرهای و سافح مشفع معاصی است
و استندای مجید از واقع تلامع طمده جفا و کاشف
خطا از عین منور و صفا علی عالمی اعلی در حق
روح العالمین له الفداء و بعد چون باغی
شطان معصیتی در غموم بلاد خصلت ایران

انتشار یافته و باعث خرابی ابدان و از پان مردم کرده
 ستم اضعفای اهل ایمان گردیده و شیطان دایمی بالا
 بر ازان هرگز گمان نمیبرد که مستی است بقلبان ثواب
 و بمضمون خبر اذا ظهر البدعة فليظهر العالم علمه فانه
 مبارکه و لکن منکم ائمة بدعوز الی الخیر و یأمرون
 بالمعروف و ینهون عن المنکر بر هر کس که اهل
 خبره باشد لازم که در پی دفع آن کوشیده بزرگ
 و بمنع ناهی باشند و آنکس که استطاعت این امر
 نداشته باشد بزبان دولتدار که مخرب این دنیا باشد
 و الا بقلب منکر باشد و کلام لسانی را همه جا و اغلب
 جاها نشود رسانیدن و بکلام کتبی بهتر توان انگا
 این عمل شیع را انتشار دادن و از علما و معروفه که

کس منقرض این مسئله کرد بد و بعضی هم که نوشته
 اند در این باب نوشته اند از کثر انحصار و عوام
 فهم نبودن عبارات چندان مفید بنقشاده طند
 این احقر علی بر خود لازم شمرده و این مسئله را رسا
 قرار داده و او را ذوالفقار نام گذاشته امید
 که در دفع فساد و اصلاح عباد و تعمیر بلاد فائده
 بخشد این رساله را مرتب کرده ایندم بر مقدمه چند
 فقره و خانه اما مقدمه در تبحر میباشند که بعضی
 از جمله عادات خود قرار داده اند کشیدن دود
 بترک را بنفس و افسامی برای آن وضع کرده اند چنانچه
 در او آئل رسم شدن آن هم اکنون در بعضی بلاد
 مثل بنجار و قلیان اتشی دارند که کوزه کوچکی را سوخته

كوچك كرده در كمر او و بر دواونی با استحکام
 چسبانیده و سران فی و ابد همان میگذرانند و
 ترپاك را با قش اندك نرم كرده بر آن سوراخ كوچك
 میچسبانند و با انبر آتشی را نیز در يك آن ترپاك برده
 بد همان میكشند و آن ترپاك در دوی میكند و نظیر
 فن من چیزی از آن بد همان ظاهر میشود و خبری
 كه سوخت و ترپاك روان شد بهیچ باب برود
 آن ترپاك در آن سوراخ نمیدوانند و باز با انكش
 اطراف او را برد و سوراخ جمع كرده و باز دمی دیگر
 میكشند و هكذا تا از جت تمام شود حتی دیگر میگذارند
 و این زمانها بجهت تسهیل در اغلب بلاد غلیان
 چراغی رسم كرده اند و کیفیتش بهمان قسم است

مگر آنکه چراغی و شعله روشن میکنند و بر سر او
 شیشه مثل لامپیکندارند که شعله یک منفذ مثل
 داشته باشد تا شعله را جمع کند و سوراخ کوچک
 قلب را از نور شعله جدا کند و از آنجا که شعله را بدین
 که شعله را میپایند و فرق از نور است که در این قسم
 شعله را که در سر شعله و در افق آن شعله و در
 مگر در سر شعله را که در سر شعله و در افق آن شعله
 و در سر شعله و در افق آن شعله و در سر شعله و در
 میگذارد از پیچیده شعله و در سر شعله و در افق آن
 که ضرر او کمتر میباشد و آسان برادر شغال است
 و قسم اول را منسوخ کرده اند و در سر و قسم حقیق
 بحسب اشخاص تفاوت دارد از نیم نخود الی و نخود و

زیادیه هست کشند تمام تفاوت او باند کشید
 بعضی و سه قلبانی میبکشد بعضی داده الی یسار
 پنج شش سال و زیاده و تمام او ذات بیداری و بعضی
 بیشتر میل اکشد و که در این بر و در وقت این در چنان
 که تر با آن که کشید شد و سه و شش و لطیف و شش
 چند باشد و فقط در این بر و در وقت این در چنان
 سه و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
 که در جمع شده و انرا از یک و یک و یک و یک و یک و یک
 صفوی میبکشد و نام این بر و در وقت این در چنان
 شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
 لهذا اکسانیکه مدتها عادت بقلب آن تر با آن دارند
 از باب آنکه عادت است که آن کیفیت چنان آن

محسوس آنها نمیشود و از این جهت هم رفت و برودت زیاد می
 کنند در قلبیان در بعد از عجز از قیادتی از این بابت
 که کیفیت بردن یا وسعت نداشتن پست و چهار
 سه از این جهت است که در این زمان و در قلبیان از کما
 غلبه از این جهت است که در این زمان و در قلبیان از کما
 خدیه می بیند و می بیند که این شیء هرگز سوخت
 که است و در این زمان و در این زمان و در این زمان
 و در این زمان و در این زمان و در این زمان
 که در این زمان و در این زمان و در این زمان
 اند و با صراطی از این جهت است که در این زمان
 اینها جمع میشوند و صاحب خانه بخدا می آید
 است که اینها بر قلبیان از او تر می آید که سوختن را

او نمایند و همین اسباب است که هرگز آنها و ترابها
 در دهم جمع شده بعضی جوانهای بوالهوس را
 در دام پساندازند و علاوه بر ضلال اضلال
 غیر مینمایند و همین باعث میشدند ترابها
 کش است بلکه در بعضی جاها پراچها را هم
 بعضی میزدند که بابت آنموجّه لال چله بر
 آنها را منع از آمدن در جازینا و بعضی از
 حالات و کیفیت آنرا در این نامه ذکر
 خواهد شد و به واسطه این امر، ضلال
 و شرعاً و عرفاً و مقله و دولت و دنیا و دنیویا اگر
 چه آخر اشده از اوسط و اوسط اشده حرقه
 از اولست و لکن اینها نیز بین الاعدام و الشرود در

[illegible]

انسان رطوبتی قرار داده و حرارتی که از حرارت
 بواسطه آن رطوبت بوجود آن رطوبت باز حرارت
 مشعل است بجای روغن و چراغ و نور خنقی
 بان واسطه از قلب ماطراغی است که در ریه ها
 آن بمغز سر می رود و بر اسرارش ازها اینجا است
 سن رطوبت و حرارت را در ریه ها
 می رود آن حرارت که در ریه ها است
 نقشه بر ریه ها خود می بیند و از آنجا که در ریه ها
 تا آنکه از رطوبت تمام پیران را در ریه ها
 میشود چنانچه چراغ بنام شدن روغن خواصش
 شود و مانند در پیرها فوت حرارت غریزی که میشود
 و حرارت غریزی می شود و رطوبت غریزی را آنها که

خوردن

و در طوبی غریبه باد و عیال چند بخت نرناک با
 ریاضت و نمودن و هر چه زود تر از طوبی بخت
 باید عمر زود تر تمام میشود و هر چه باعث نقصان
 آن و طوبی است از آن است باعث برکشتن
 عمر است از اینست که گاه گاه بکشد و متبع
 بجا بیاورد و در حالات شوق بکشد کارها
 که در وقت شوق و لذت و بازیگاری میکنند
 که در وقت غم و اندوه و اندک اندک از آنها که همیشه در
 غم اند و در وقت غم و اندوه و اندک اندک از آنها که همیشه در
 زیاد دارند و گمانند که صاحب هم غالب اند و
 بمقتضای خود نمیرسند و حق میکنند و بسیاری در
 تحصیل علوم و کمالان بکشد و نمیرسند بلکه عیال

مفرط و فرج مفرط بسیار است و همیشه و خود
 ثوبان طبعش برود داشت که ضد حرار داشت و حبس
 یبوست که ضد دلویت است و جفت خشک کند
 است در وقت کشتن در زمین و در وقت باریدن و در
 بخار دیش و در میان اسطوخودوس و بیدار و بیدار
 کردن در طبعش و در زمان مرگ کردن از حرارت
 غریزی به است و به آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 باز اندازد که از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 و گفته است پندش و حیران سازد و از آنکه از آنکه
 آنها را و حمام و اسهال بلد مثل اسهال طبعی شود که
 عمر خواهند کرد کمتر عمر کنند بلکه اغلب عمر میشوند
 و علامت که عمری نهاد رجوة آنها نیز معلوم میشود

مسامات انخانه کنند به پیشی که هوا از خارج اخذ
 شود باندک فاصله که هوا را صاف انخانه را
 بکشد بدرون و بیرون در حد نفس و او تنگی
 می کنند و اگر هوا آبی غیر ناپاکی را در که هوا
 که سبب کثیف شده و بپاورد مخافی که او را بکشد
 شده و آب قیاس میکنند در راه را اولی نند
 و بر بنامه هوا آب نفا و نامیکه در کف است
 آب که غیر ناپاکی و در کف است و در کف
 که کانه از آب الطبع است و در کف است
 بیرون می آید و در کف است و در کف است
 فضا همیشه در بعضی از اجزای زمین
 از وایح و بعضی از فضا است و در کف است

متاذیند و بعد بر تنه خود کند خنجر و در آن
 خانه های کثیف و پاچراغ های کثیف و بقلب برسد
 و مدت ها بر این منوال باشد البته طبعش تیرگی
 قلب میشود خصوصاً اگر از این بگذرد هم بکشند
 و بیک نفس خنجر را در قریب غایت میکنند که تنه ایان
 تنه ایان کوه را هم بکشند و بکشند و در قریب
 دودش مدتها در دود و دود و دود و دود و دود
 جسم میکند و در دود و دود و دود و دود و دود
 و دودان نشسته و در دود و دود و دود و دود
 و دودان کثیر الانبساط پیدا کرده و دیده شده و دیگر
 آنکه هر دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 جای آنکه مدت ها باشد خصوصاً اگر در محل بارطوبت

باشد لا محاله جرم آندردد و دانا می بیند چنانچه
 خانه ها باندك آتش سپاه میشود و چنانچه در
 قلبانهای تنها کو باندك زمانه فرد و دست
 میشود با آنکه در آن میان آب عبور میکند
 و از ریه های و چهل مله های رگها خوب میشود
 میشود و در هر ریه از آن در تنه و در حلق و در
 در ریه ها و در میان ریه ها و در ریه های زیاد
 و در ریه ها و در ریه ها و در ریه های بزرگ و بزرگ
 خفه شد و در ریه ها و در ریه های بزرگ و بزرگ
 لکن در اعضای جوف کم کم انجم میماند و بالاخره
 البشه ضرر و دیگران که در به جسم است صاحب
 چشمها و مسامات که ان بخاراته که از معدن تبیه

طنج دوم و از قلب بسبب طنج سوم بیپنه نباید
 و در طویات فضیله میشود از هزارا ریه کم کم بخود
 بر میچسبند که همه با هم جمع نمیشود که اگر جمع
 شود امراض ریه و سینه در ریه پدید میآید
 ذات الجنب و بر سینه و ذات الصد و ذات الریه
 امثال ذلك پیدا میشود و در کتب ذرات الجنب
 ریه متکاثف و رطوبه و در جده و سینه و ریه
 تنک و او را خشک نمیکند و او را از ریه آن
 فرو نرود و باین جهت او را باران کم میبارانند
 و چنانچه سابقاً معلوم شد که هر چه رطوبت اصلیه
 کم شد و حرارت غریزیه کم شد و طویت غریبه یار
 شد و حرارت غریبه مستولی میشود پس بسیار

از آنگونه امراض پیدا میشود و لهذا اغلب مبتدیان
 شده که ترابها با اینگونه امراض مرده اند بلکه ترابها
 بسیار کم است که مبتلا شود بمرض سپینه و جنبه
 خضرو یسره با آن پایه سینه با که بگرفتگی گشته است و
 اغلب بخواب زودی باین و نه از این مبتلا میشوند
 مگر با آنکه در وقت باری است باشد که با نسیب
 از این بابت به فرجه ای از این تلبیس رود و از آنچه گفته
 شد همیشه میماند که کمتر با اینها آواز آنها
 خراب میشود بامداد زودنی اگر چه بسیار خوش
 باشند و آن که در شکر در آواز میدهد و بخت
 اعضا صد و پیر می توانند با سانه بد دهند و دیگر
 آنکه بواسطه کند شدن روح حیوانی حرکت از اعضا

و حواس اعضا که میشود و غذا در بدن شده کثافت
که بسیار از این بزرگ بوده اند و بسیار از چنان در پناه
و کاهل میشوند که گاه تغیر کرده اند و دیگران که
نور و رویت و هم در میان شش و کاهل
مبصود و مغیر و شش و ملسقه است و این تمام
نشوند در مولود و در بزرگواران و در پناه
چهار شعبه است که در بدن کاهل و در پناه
معدله از راه ضم و در و در و در و در و در و در
و دم و جذب حرکتی است و حرکت محتاج است بخواب
و دیگر می ناسکه که غذا را نگاهدارد و تاقی ها ضم
کار خود را بکند و نگاه داشتن غذا بجمع کردن
معدله است و خود را بران و آنهم حرکت است و

دیگر ملاحظه که غذا را طبع کند معلوم است که
 این محتاج است بحرکت از آن دو و دیگر دفعه که
 در باران یا سوا و مثل عرق دفع کند و این هم
 حرکات است که قوه در او حرکت خدمت میکنند
 و ممکن است که طوبیت باشد و نفوذ در اعضا
 و بسبب آنکه در او تابش با بعضا شود و بخت
 شده و در او تابش شود که اگر چیز پراختل
 در او تابش آنرا از ای بسوزد نه طبع شود پس
 معلوم است که همه این قوای نباتیه موقوفست
 بحرکت حرارت و طوبیت خداوند برای هر چیزی
 با اندازه حاجت او و طوبیت غریزه و حرارت ^{در} نبات
 و معلوم شد که تر با کشیدن باعث تحفیف آن

و اطفال اینست پس معلوم شد متر اینک خرابتر است
 غذا خوردن آنها کم میشود و چراغهای آنها کم میشود
 و اغلب با پیوستن آنها به او میکنند و چراغ بسیار
 منال میباشد و اگر چه بگویند بسیار نور میدهد
 و در هر روز شمع میروند و فضولات آنها نیز مشکل
 باور است که در این زمان بسیار کم است و گاهی
 هم معلوم است که در این زمان بسیار کم است و گاهی
 حال خودشان را بسیار بد میدانند و در وقت
 خوردن گانه بزود و در دهانهای آنها میبینند و بزود و گاهی
 بلع میکنند هم نسبت بحال پیش خود اگر چه نسبت
 بشخص کم خوردن زیاد خود باشند چراغهای آنها
 مضطرب میشود و چراغهای آنها نیز ناخن آنها میروند و بدتر

موهای آنها بلند بشود و ناخن آنها بهم کشیده
 میناشد مثل ناخن اهوات چرا هرگز چاق نمیشند
 و دوزخ بر آنها افتد و آنها مسافرید و چرا و زن آنها
 سینه بشود که آنها را از عیش و نشاط طرد
 میشود و با کسی که در اندک روزی کسی مینماید
 که در دنیا این را میبیند و در دنیا این را میبیند
 در دنیا این را میبیند و در دنیا این را میبیند
 و در دنیا این را میبیند و در دنیا این را میبیند
 ما بختل با آنها نمیرسد و دوزخ بر آنها افتد
 و سبب طراوت و تنگم و سرخ و سفیدگونست که
 بیسفیدی پوست و سرخی خون و گوشت شخص
 با مضارت میناشد و در توپان کش و طوبی که چرا

که میشوید و نمیدانید که جوانها بسیار خوش صورت
 و چاق و سرخ و سفید باز دارند و زمان کشیدند و تراب
 سپاه چهره میشوند و لاغر مثل ناقه بن و صورت
 بت تراشیده و پیر مرد و پیر زن و افسانه و گوشت
 نازک و گانه بوزن و پیر و جوانهای پخته
 و پنج سال و بیست سال و در میان اینها
 شدند و بعد از آنکه با شما بودید و پیر
 شب میشدند و اینها را با شما میشدند
 میشدند و هر کس تو را بگریه میداد با نیت الهی
 صورت و میشناسد که ترا کی است چنانچه خودم
 بمحض دیدن تو با گریه میبدم بلکه دیدم کسی را
 بحال بسیار خوب و بعد از نگاه او داد بدم وضع

دیکر که از دین او فهمیدم که تر باکی شد و
کردم گفتند با تو ناپکیها میشیند و سر او
گاه میکند. شاعر گفت در وصف آن دستم
ز دست اگر باشی در چون پیر زال کمتر از بد
شوی ناشی اگر چور شیر و دیگر آنکه کشیدن
و پات - نام و ملا و فساد و جمیع ضرورتات
از دست او میروند و او را مقاوم شد و اما حرکت
و مکر و نیرنگ و هر چه حرکت باعث ابطال
بجای حرکات بدین و فتنانیه که در کشید او و
توجه بکشید او و اخفاء او و امثال ذلک هست
پس مفاسد حرکت مفراطه و سلوک مفراطه و
در آن و اما هو که از ضرورتات که مقاوم شد

کثافت هوا، محیط باد و اما استفرغ و امتنان
 پس معلوم شد که همه از اعتدال خارج می‌شوند و اما
 نوم و بقیه پس از ماته که در آنست باو بت باعث
 نوم است به تمام در آن حرکت به نیت
 لهذا تر با آنکه در آنست دارند و شایسته
 و از این باب می‌داند که باب اول است و بخار
 قلب که خواب است و در آنست و از آنست و هم
 در حال بیداری و از آنست که در آنست و بیدار
 کند حرارت بطور روح از انفعال و انبساط
 بخارج و لهذا تر با که در آنست و اغلب که در آنست
 خصوص قریب بوقت غارت پس نه نوم باعث ذال
 دارند و نه بقیه و نوم زیاد باعث غلبه و خواب

فضلیه میشود درین جلد بسبب توجه روح
 بباطن و عدم توجه او بظاهر و این را درم میآورند
 و بقضه زبانی از ایشان نقل روح میشود و پیوست
 و در آن وقت که از آن زمان که در وقت بالهست
 و در یکریب آنکه خالص روح است و بنماغ میرود
 و اینها غایب میمانند و در آن وقت که فرموده از پیش سر
 بطریق است و در وقت که از آن فوه قرار داده
 که در پیش و گوشت است و از آن میکند باو
 میسازند و او از آن میکند لهذا خوابیدن اگر
 چشم باز باشد نمیبیند و میگذارد باقی خواص
 ظاهر و در آخر آن طبقه خدا قیام قرار داده که آنچه
 حسن مشترك ادراک کرده او را حفظ میکند برای

ومنت پکراسم آن خنالت در اخر طبقه دوم
 قوه ایت اسمش واهمه است که ادوال معنا
 جزئیته میکند و میبد محد بخزان خود که قوه حا
 حافظه است که دوازده مرتبه در این قوه است و در وسط
 این چهار که او از این دوم باشد قوه ایت اسمش
 متصرفه و متخیل و متصور و متصور و متصور
 و با هم مرکب میگردند و نام مرکب از این و این و این
 و بدو از طرف خرد از شش مرتبه در این قوه است و در
 از حافظه و مرکب میگردند این قوه نه در جواب نه در
 بیداری از صورتی که فارغ نمیشود گاه دیدن
 و گاه تر استبدادها و از جلا و دماغ و عصب یا بن میاید
 بدو چشم یکی از طرف است آمده بطرف چپ و یکی

از چپ بر است و از دو چشم می بینند و دیده هر
 دو چشم در یکجا جهت می رسد لهذا یکی می بیند
 نه دو و پلن چشم اگر عیب کند نور چشم دیگر زیاد
 میشود و از پشت سر پلن دو عصب می باید بمقتل
 بر آید و این عضلات است و از اساطیر و مناغ دو
 عصب با این می آید و اندک کرپا این آمد هر کدام
 در وقت میشود و یکی از آن زیاد میشود یکی
 فرادار است و از این جهت می رود و یکی از ذکر
 خواهد آمد و هر دو که گفته اند یکی می شود و یکی
 می باید با اعضا وجه بنایق و صد غن و حاجت
 جفن و جبهه و بانق و بدندانها و لثه علنا و شفه
 علنا و یکی می باید با ^{پلنان} اسنان سفلی و شفه سفلی

از عصب بکمر میاید بجنات و از جزء مؤخر دماغ
 عصب میاید بد و گوش و باز از پیشروی آن زوج
 عصب میرد بد و سه قسم میشود قسمی آمده مد
 عضل حلق و لسان میکند و قسمی بکمر میاید
 و قسمی بجنه آمده و این بر سر د بقلب و پنه آور
 و شرائین و اعصاب شکم و جگر و دگر
 از بین دماغ و نخاع میرد و از پیش دماغ
 میرد و بای اعصاب متفرقه در بدن میرد و در
 طرف نخاع میرد و در بدن اعصاب متفرقه در بدن
 از دماغ است و صل بدماغ است بالجمله
 جمیع قوای ظاهره از بصر و سماع و ذوق و شمه و لمس
 و قوای باطنه از حسن مشرک و خیال و متخیله و تخیل

و حافظه و شوق و شهوانه و غضبیه کلها منبع
 انضاد مناع است و منبع روح نقصانی که در دماغ
 قلب و حرارت و طوبیت غریزیه است معلوم شد
 که در پهلوی و در پشت و در حرارت کم شد و طوبیت
 و این هم معلوم است که اینها حرارت با برودت
 با از نوبت به نوبت از اعضا و مناعی قوای مختلفه
 در بدن و در اندام که در پهلوی و در پشت و در
 در اندام که در پهلوی و در پشت و در
 حافظه اش گرم می باشد و می کند اگر پیش قلب داشته
 باشد در دماغ و در اندام که در پهلوی و در پشت و در
 در اندام که در پهلوی و در پشت و در
 در اندام که در پهلوی و در پشت و در

معالجه مستقیم است و تجربه و اتفاق که بسبب توداع
 کشیدن و ملوثیت مانع گردد میشود و برودت غالب
 میشود و روح صالح متضاعد نمیشود و اعصاب
 بهم میبندد و حرکت آنها را بر میسر و روان از این جهت
 که تریاکیها مشغول بر اینها قوی حرکت در آن
 میشود و عملکرد آنها هم بکسر و روان بر اینشان
 بسبب اندک کم شدن و از این جهت که
 تریاکیها و پر شامه و تریاکیها و از این جهت
 آنها را که چشمهای آنها نسبت سابق آنها خورده
 کوچک میشود و بگوید میرود و زبان آنها اندک کوچک
 میشود و چشمهای آنها بزرگتر از سابق بهم میخورد
 و گویا بگوید مفاصل و شامه ^{انها} بهم کشند میشود

[illegible]

تدبیر آنها که میشود بلکه حوصله این را نمیدارند
 که سقیه در امری فکر کنند و در امر دنیا نردین و
 خواب هم کمتر از سابق خود میبینند و کوشش آنها
 گران تر میشود مگر نه را و این امر که گاه نشنیده
 گران تر نشود و بیشتر این که تو با کی قوت نداشت
 در آنها که میشود و نه این که ترسید و با کسی
 و میل بزن اندک یک روزه از او و او را
 فتور میدارد که قاتلیم و این امر که
 کوچک و کم بنیه سبب چوده میباشند و در عمل
 ادراک آنها با کسی ادراک آنها صورت حسنه نیست
 بسابق خود و عدم اینها قوت شوقیه و مشوبه
 آنها یکی همانست که گفتیم که اعصاب که آتشند

از قوای ضایع است پس حسن را و لوازم آن امر را
 چندان مثل سابق ادوا نکند لهذا قوای باعث
 و شوق اعصاب عضلات و تواتر که بنیاد و ندر
 خیال آنها کنند و این را در وقت خواب و بیداری
 کسیکه دو سه روز را خوابیده و بیدار شده و در
 خواب بکشد و از این بیداری و بیداری و بیداری
 خواب و بیداری و بیداری و بیداری و بیداری
 و از خواب بیدار شدن و بیداری و بیداری
 اگر کسی بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود
 از خواب بیدار شدن و بیداری و بیداری
 شاید دوست ملتفت شود مگر در این بیداری
 آنکه بیدار و بیدار نمیکند تا خود او بفهمد با کسیکه

همیشه با او است مثل پیر شدن که خود انسان ملاحظه
 نمیشود مگر حال خود را قیاس کند با مدت تنهایی
 گذشته و لکن کسی که تبیین کسی را و بعد از ده سال
 مرگ او را در این دنیا پیدا کند که پیر شده و لکن اثر تمام
 زحمت و پادشاهی او را ندیده باشد بلکه اگر کسی را بین
 چندین سال مرگ و زنده ماندن و زنده ماندن تا بعد از
 یک سال از تو بپایان که پیر شدن و مرگ معلوم میشود
 در هر مرد و زن و هر یک از آنها باشد بعضی مفید
 و بعضی از تو بپایان و در ضمن تقریرهای دیگر این کتاب
 ذکر خواهد شد و اما بمنافع آن که تو با کتبها از برای
 آن ذکر میکنند همه از باب آنست که میخواهند مصلحت
 غیر باشند و رفیق از برای خود پیدا کنند مردم را

هر متکالی خود کند که تمام نشان کثر باشد
 مثلا در نشان کمی و در میکند و بند بند
 قلبنانی بکثر او هم میکند و بیست و پنج
 کرم و متکین و در میکند و او را باید بناید
 بیشتر و هکذا تا پنج و در میکند بعد غایت
 میکند و هکذا تا بیست و پنج و در میکند و هکذا
 و هکذا و لکن معذره این است که این را
 که عفو را اندر و بیست و پنج و در میکند
 و در است که میکند و در است که میکند
 و طبیعتا متوجه کشید میکند چند از این
 میکند و لکن این بجز به در میکند و در میکند
 شود و هر چه با این است و در میکند و در میکند

او هیچ مرضی نفعی ندارد بلکه ضرر دارد علاج بر
 مضار گذشته که تخفیف خلوت خلط کرده و او را
 تکلیف میکنند غلیظ و متعجب که بعد از چهاره او مشکل
 باشد یا نه یا نه و اما در بعضی امراض بد تواند بود مثل
 خراج و اکله و دیبله و جرب و شال و لک و ماکه
 و ... که کشیدن تو باک قلع ماده
 و ... و ... و ... و ... و ... و ...
 کشیدن تو باک کشیدن تو باک کشیدن
 تو باک نافع است و با هر که گفته بخمال قبض و تخفیف
 آن بوده که گفته و لکن چه بسا تو باک کشد و سال
 گذشته مردند بلکه نسبت بعد تو باکها غیر تو باکها
 از آنها بیشتر مردند بلکه فشنیدیم که تر باک کشی

و با بکری و خوب شود و بسیار دیدیم از غیر تو باری
 که و با آن شد بدانتظار اگر گرفته و افاده شد و شاید
 کشید تنبنا که به نفع نباشد بجزای و نانی و اهل
 تو با آن قیاس کرده اند و بر آن به تو باری
 که اشرف مراد و عشق به تو با آن تو می کنند آنچه
 تو با آن دل از آن است و آن که به تو باری
 بسبب ضعف و تنگی و آن که به تو باری
 مراد آن کشند آنها به تو باری
 و اگر خاصیت تو زان باشد همان به تو باری
 خور و آن که به تو باری و مضار و گشت و بر تو باری
 کونه منفعه غافل می باید همیشه و تو باری
 اگر وقتی بر تو باری عبور کنند از تعفن او متاثر نشود

[illegible]

و قتل نفس و سرقت و آنچه مودت دادن بوده اگر
 فرموده مثل اجتماع و تکبیر مودت و قرض
 معامالت و امثال ذلک و بلا مثل این امر باعث
 خلل در مکاسب ناسر و استوار از کار و اعتدال
 الفت مودت است و مودت است آنچه بوند است
 و فاسد کنند قوی و معتبر و مودت و مودت
 در وسیع و قوای او است و مودت است
 چنانچه خوردن کل حرام است و خوردن حرام
 و غذای مضر خوردنش حرام است و زنا
 و شرب مسکر حرام است و خواهد آمد در فقره چهارم
 و خاتمه اخبار مناسب این مقام و مسلم است مضافاً
 تر با ک کتبی چنانکه گذشت و دیگر آنکه در موارد

شبهات حکمت نزد اخبار و بین احتیاط واجب و نزد
 اصولیین که قائل بر اینند احتیاط اولی و اصل
 نزد اصولیین همه دلیل چیست که دلیل است و خوا
 هر دو اخبار و با استناد این باب پس اصل از میان
 رفت قول اخباری و این مسئله معارضه شد
 اخباری و اخباری که در این باب از امور و شبه
 که در این باب است و در این باب است و اگر قیاس
 و در این باب است و در این باب است و تشبیه و ظاهر و
 چنانچه از فخر و چنانچه این کتاب است بنا بر
 نمود و یا بسمله بر فرضی که کمی قائل بشرع الهی
 هم نباشد مسئله حرمت این را تصدیق داد
 چنانچه طبعی بین و در هر بین اگر مستلزم نباشد

بدی و اذعان دارند و منع از انرا لازم بشمارند

پس در واقع اتفاق افتاد بر حجت این مسئله و نیز که

نزد اکثر اهل سنت که کل دکان حرام است و نزد

اعتبار بین شیعه که در هر دو مورد است

و بنابر فاعطال نیست و حدیث دفع مایه بر این

الی ما لا یریبک - و نه غریبه من القای

و نزد اصولیین که ما ایضا که در میان

و اسرافه و افراط و فساد و رذیله

خلق و موجب ترک صلاه و ستم و غیره می باشد

باجماع حرامست و علاوه آنکه احتیاطا اینجامعه

با شان از کتاب و انار و معتدل و اورد و در غایت

و نیز او موجب مناسد بپشتاواست پس اتفاق

بر این و بپشتاوا و با اینجامعه و در میان

و لو احسنها تحقق نباشد زیرا که هر کس از علما
 متعرض این شد امر بحیرت نموده چنانچه از ^{جمله} ^{جمله}
 میرزا ابوالحسن شیرازی سلمه الله تعالی و جناب
 شیخ ذی النعمان آملی در آورده و غیر آنها مرئیست
 و بزرگان نشینده اند و استکرات او را بلکه بالاتر
 از این داده اند که در دست این امر جمعی
 از بزرگان و اعیان و کرامت و بزرگواری است که آنها
 که از این بزرگواری و بزرگواری و بزرگواری و بزرگواری
 ندیده اند بمحض اینکه با او یک تر با کبر ایشان
 و تفاوت حال او را ببینند میگویند نسبت به اینکار
 و خود ترا بکینه و دعوی آنکه ابد بحسب دولت و ابرار
 نیست کسی متعرض نباشد و نه اعمالی که منافی مآل است

پست و لو ملاکت عجت دانسته ملت هم چو
توقی فل اورد که امر و نسی دان تو اند عمو ما بزد و تو بیج
و همد که می هم زیاد و در پی تو بیج و نسی ملت دانسته
مع هذا انقضاء که تو با کسرا سر و او ند و راه اند
تو باک شرابینها عی نفاوند با او که تمرین شد
هستند مردم و عجت با باکی و کسرا
میگشتی تا می تواند اخفاء و عجت با او ند و
اگر عجت با او ند و عجت با او ند و
برای خود پند کند با وقت تو باک او نخواهد بود
و عجت با او ند و عجت با او ند و
داشت عجت با او ند و عجت با او ند و
کشد خود متعذر بر من با عجت با او ند و

میگوید چنانچه خرابست میگذرد با او ابله سر درود
 میگذرد تو با کسی آمدند که نفع دارد کم مرا ترا که
 کردند حال تنه با آنم توان کنم و امثال ذلالت از اند
 و از سر ترا که میگویند و امثال اینهاست میگوید هیچ
 نفع ندارد بخیر ضرر و بد و از آنست و مرا ترا که میگوید
 من چیزی ندارم از آنکم است و از آنکه هم امیران کردند
 و از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 بشا فاما بگویم تو با کسی نیست که خود را امن نکنند
 عیب است که از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 آن افتاده اند و از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 عذر طه میگویند و نمیتوانند بیرون آیند و دل و دغا

کردیم که خدا پا او را از این بلادها کن بجهت این
 صدقش **فَقُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ عَمَّا يَشْرُونَ**
 تر باز بعمومات امانت قرآن و ان چند است این اول
 وَلَا تَقْنَطُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا
 کثرت رحمت حق بشما است و اطمینان میکند از اینکه خدا
 بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 هر دو بنماید و قیم این **وَاللَّهُ يَأْتِي بِكُم بِالْبَاطِلِ**
 یعنی حرام است بر شما که بفرمایید و بفرمایید و بفرمایید و بفرمایید
 اندازید و خود زاد و کارهای درختار کنید و بپسندید
 که مورد هلاکت و جای خطر و محل ضرر عظیم باشد و
 از اینجهت است که ^{رسیده است} حرام است بفرمایید و بفرمایید و بفرمایید و بفرمایید
 مقام جهاد در میان جمعی اندازد که مظنه هلاکت

او باشد و اگر آب ننو نداشته باشد احتمال بد
 که در عقب تل ایستد یا بقیه داشته باشد مظنه
 عقلانی باشد که دزدی بکین بوده او را بقتل
 در نزد مردم است و اگر ظنه آن باشد که شهری
 در محبت یو او است که او را بقتل حرام است که بود
 و غایتی که در محبت است و او را بقتل حرام است که
 خبری که در محبت است و او را بقتل حرام است که
 اینها را در محبت است و او را بقتل حرام است که
 تو بالحق است و التماس بقتل است و بقتل او
 عمر و از باب و در ششده شش مرضهای مهلکه
 و از باب آنکه تو بالحق است و او را بقتل حرام است که
 بوقت تو بالحق است و او را بقتل حرام است که

او بدر دینا بد و آب کشت از چشمهای او میناید
 شاعری گشت در دینا و بکشتان کرد و کرد
 و عدوات سواشوی از نور و نور و مینا و
 چشمان تر و شستنی از مینا و کرد و کرد
 او زیاد میشود بجز بجز بجز و چشمان
 حکایت که شمس نقل کرد و دینا و کرد
 میشود و مینا و دینا و دینا و دینا
 تر با کینا بلا شل و از دینا و دینا
 بسیار اتفاق میافتد و دیگر از باب که بعض
 امراض به وصل است که در دینا و دینا
 پس از این است که است از دینا و دینا
 که در دینا و دینا و دینا و دینا

نرسیدن ترپان و نمیتوانسته بکشد از بایت مست
 شدن و از باب مرض و باین سبب بحال میباش
 و گاه هست که ^{بسیار} باه خدش شدت میکند که او
 میباید در هر کس ^{تا آنکه} باشد که دود ترپان
 میرساند و کند که ^{تا آنکه} بحال آید تا آنکه بسیار صعب است
 زیرا که اگر این را نبرد و او بجهت میباید و اینها همه
 اتفاق افتاده و در هر کس که در خان ترپان
 بچشم اندازد آن را میباید که آن بهمان دستند و
 با و بکنوع غادی پیدا میکند که نقل کردند که
 غادی شده بود و میباید و خانه که بود در معاشد
 و آنوقت که میرسد کم حال میشد آیه سوم و چهارم
 و پنجم کأوا و اشروا و لا تیرفوا و آیه ان المبدین

بمانوا انما از الشبان که نهی است از زیاده روی
 و بیخود خرج و اکل و شرب غیرها و ابیه و اتوا
 حقه يوم حصاده و لا تسرفوا ان الله لا يحب المرففين
 که نهی است از اسراف و سرفش و زیاده روی که اما
 منع کرده اند بلامعنی و در دست و در دست
 بناتل عطا کرد و دست و دست و دست و دست
 که صاحب است و دست و دست و دست و دست
 تلف کرده و حساب است و دست و دست و دست
 تو باله کشید باعث سرک انداختن است اما
 که اندک غایتی دارند شبی نیمه متفال تو باله باز با
 مثلا باید بکشند مخارجی دیگر دارد مثل و غن
 و اسباب چراغ و قلیان و تنباکو و نوعی هم هست

که آنان هم که ندارند چای خود میشوند چای اضم
 خوجی اود و در بین ترپان کشید و بچینه های جوی
 منبل میکنند از قبیل کشمش و حلوا و نبات و نقل و
 خریده و اگر در وقت بچینه ها حتی آنکه ندارند باید
 در هر بنا باشد و اود و دود و آنرا از بند که کار و از
 بختند و بهر منزه بعد از شود و معلوم است که
 آنرا که دارند شود و آنرا که در هر خرج مستعار
 باشد از آن در وقت بچینه ها که هر که روزانه کار
 میکنند و بچینه ها را بهر منزه و شخص دارند و بهر
 انداز و خرج و باد است که نقل کنار ترپاکش باید
 باد باشد و لا محاله بداند و هاجمی ملحق میشوند
 و در بچینه اسباب نقل و باد خرج میشود علاوه بر

بیمالدوم

آنکه چنانچه سابق گفته است میشوند و کم درج
کار و بار میشوند و مال آنها گذاشته میشود که در
پایان آن و زیاد کردن آن نمیتوانند برانند و انهم
که مینا حفظش از تمام ^{بد} و ...
چنانچه مینا ^{بد} و ...
مالش زیاد شود و اگر چه ...
بلکه اغلب مینا ...
متهو کرد بدیم که ...
و آنانکه بالکل تمام میشوند در بعضی ...
که کمی بگردانند مثل پدر یا پسر که در وی ...
باشد و عقبی را بیاورد و با از باب ...
که بزودی معلوم میشود و با از باب ...

اما آنکه بعد از حد و بعد از می کنند و خواهند آمد
 و در فقره بعد که آنها هیچ یک از حد و حد بر آن نیستند
 دوست بنا آورند و ایات دیگر هست که دلالت بر حد
 میکنند مثل این صلوٰه و آنکه در حد و حد است
 و باقی آنچه در فقره بعد باید و اگر از حد هر حد
 انظار این فقره است و آن در حد و حد و حد
 بلکه از بابت عموم این و آن و آن و آن و آن
 فردیت آن **فَرِیْقَتِهِ** و آن در حد و حد
 مستنبط اند از کتاب است بر آن و آن
 از چند امر مستنبط است اول از راه صلوٰه است که
 بدانکه محافظت بر نمازها واجب است که خدا فرمود
خَافِظُوا عَلَى الصَّلَاةِ وَ تَرَاكِي مَحَافِظَتِمْ می توانند بر

صبح تا چند ساعتی از روی بیداری میباشند آنچه
 معتقد حقیر است آنست که اگر تو بای صد هزار قسم
 بخوری که نماز صبح بخامبیاورد و نباید شنیدی مگر کسی
 باشد که او ابد تمامه در این راه باشد و کمالی باشد با
 بتکلف نوعی که باشد که در آنوقت در این راه
 باشد و دیگر آنکه در این راه باشد و کمالی باشد با
 رسیدن به جگه که رسیدن از آن راه باشد و کمالی باشد
 و جمیع صاحبها و مؤمنان در این راه باشند و کمالی باشد
 و با کس برسد با در وقت رسیدن باسد میگوید بهر
 قلبان میگویم و بر میخیز باز میگوید بک قلبان دیگر
 که اندک راحت شود و باز سود علی را تمام کنیم بک قلبان
 دیگر که تو در مانع شوم با سم پیچیدن قلبان دیگر منفر

شدن اعضا و کشتن در قیود و در معنی بسیار
 به شود که شب و نیمه مستلم شود و نه میماند بلکه
 می شود و در عالم پیر و قبیله ابتدا و آخرت بر آن است
 از او سفت و در هر طایفه خارج می شود و نه میماند بلکه
 پس اهلینان بطهارت داشتن او بسیار مشکل است
 نه برای خود او نه برای دیگران و نه برای خداوند
 بطهارت داشتن در هر طایفه و نه در هر طایفه
 و نه از بدن و نه طهارت منتهی به هر طایفه
 کشتن در مینا لا می کنند و نجاست شستن آنها
 و نماز مشروط است بطهارت از احداث و اجناس و نیز
 ثواب نماز جماعت احد افزون است که در بعض اخبار
 تارک او را از اینان خارج شمرده اند و بر فرض ممکن

دوم از راه جهاد است بدانکه جهاد با کفار در
 زمان نبی و امام واجبست بر هر کس غیر مستثنین
 و مذمت ندارد از تارک او رسیده فرموده لا یستوی
 القاعِذون مِنَ الْمُؤْمِنِینَ بِرَأْسِهِمْ وَبِأَنْفُسِهِمْ
 فِی سَبِيلِ اللَّهِ وَهُمُ الْمَرْکُزُونَ
 واجبست دفاع و دفع کردن دشمن و کسر ایشان
 بنیاد پایداری برین پایه است که موسی بن جعفر
 کشمکش احوالست جهاد و جهاد با کفار و کفر
 بر خیزند و این بگویند که هر کس که در راه
 دشمن رسیده بگوید اینم و دیگر نزنم بر دشمن
 و در شر مشهور است از او بگشت میگویند رسیده
 هر چه زود بنیاد بزنیم از این قلیان من زودتر خواهد

مشقتهای بعضی از این مقوله پس هرگاه این جوان را
 نوازند البته جهاد اکبر و مجاهد با نفس را
 بطریق اولی نوازند زیرا که قوی همه از کار رفت
 و توجه بچنین که گشته پندارند که ای کاش
 میفهمد و قد افترس من ذنابها و قد خاب من
 فحائب شارب الامون و عاکا الایام و مراند
 آورد و اگر هم میتواند که در حالت عجز و
 شد بد که خود ترا بگوید یا خدایا یا خدایا
 تارک اینج و هو مستطیع کافر پس مقدمه نوزدها
 و پنج هم هست این امر و البته مظنه این امور
 هست میسر از راه صوم است زیرا که وجوب روز
 رمضان و فضیلت او احتیاج بدین ندارد و تو را که

بیشتر اند و روزی دارد از چند راه یکی آنکه اغلب
 اشخاص عادت بد و وعده کشیدن و دوشیدن و روز
 دارند بعضی هم وعده و بعضی عادت آنها در
 روز و شب و وقت کشیدن از این حال برای آنها
 بسیار گریخته اند نکند که وقت که باشد و البته
 انظار و نگاه به روز و شب و وقت کشیدن است از این
 انظار و نگاه به روز و شب و وقت کشیدن که از باب
 سر و دست و پا و اینهاست و اینهاست و دیگر
 آنکه بعضی خود دست و پا و اینهاست و اینهاست و روز
 نیست میشوند باید بخورند و دیگر آنکه بی اعتنا
 هم میباشد بصوم و میخورند و دیگر آنکه بالکلی
 که بیهوش میشوند طاقت نمیدارند بر کسب و قسب

و دیگر آنکه بر فرضی که باک و غلام عادت نباشد
 آنکه دو شب مثل بعضی در روز خود را از قلبش
 تنبها گوید و آنچه در شب بیدار باشد بکند و آنند
 به جهت آنکه تو با آن که در میان روز و شب با او
 صبر دارد در میان که بیدار تو با او و غیر آن و آنکه
 وقت خفتن است و اگر در روز و شب
 تماثل از او میبرد و البته که در روز و شب
 شود و اگر احیاناً از آنکه است و آنکه
 و چنانچه میگویند حجت را بر او و میان آن
 خرمایا بلع کنند که بین روز و شب بیدار و برون کند
 تا در خواب بود و با جسم خود دهد ام که صبح
 سنا و میان آن که تو با آن که شب بیدار و بین روز و

میان کوشتهها میباشد بدانشانرا ضعف قوت
 که میکنند و معلوم شد سابق که هیچ قوتی در تولا
 نیست میشود و نقل که میشود و ضعف بین آنها
 از سببها و جبرها آنها هر قدر است بر این که
 بِمَرَفِ الْمَجْرُومُونَ بِسَبَبِ أَمْرِ وَاعْتِصَامِ بِنِهَايَةِ كَانَهُ بَارِئٌ
 آنهاست که بقدر آنکه سببها از آن است بر تولا
 بودن میکنند در هیچ حال در دلالت بر آن
 شیعیه قیاس منصوص از شرع و اولیای آن
 قیاس نیست بلکه بعد از آنکه رسیده است
 چیز فلان امر است معلوم میشود که انغلت خود حرام
 قرار دهند است پس کافی قاعده میشود کلیه که در
 هر جا انغلت بدست حرام و این هم یکی از افراد او پس

وتنفذ أموال الناس
ونظلم

وحنف بوجه من فساد است وکذا علمت حرمت ویا

بر افتادن قرض و مکروفت و بپنداری از مستحکمات

و مکروفات مؤکده هست که در اخبار معتدل شده

بانکه مورد فقر است و بپنداری از احوال غریب

با اولاد با فضل است و آنکه از امام و شیخ

که انعم بر همه است و آنکه بپنداری از احوال غریب

لما حبس المنفق و انما لم یحکم الله بالفساد و

اشلف الفساد فمکنتم و انما لم یحکم الله بالفساد و

فحلال و کذلک یزید بن هب بالقوة او فایز حرام مشر

مثل الميتة الى قوله والصلوة في حجة و غیره

من الضر للجسم الميتة وورث الکلب و موت الفجاءة

والأكله والدم بقسی القلب وورث الداء الذی یله و

فان الله موم فقاتله والخمر تورت فساد القلب

بهرد الاثنان و بجز الفم و ببعده من الله و بقرب

من سخطه و هو من شراب ابليس بعنه و خوامی بجهت

صغور و انفسن اوسرام شمس و در بصری حرام است

و فاضی حلال و هر حلالی نافه پر می که حرام شد

بجای آن که در روز موز و فحاشه و بکله مبارک

و در بجهت فحاشه و فحاشه و فحاشه و فحاشه و فحاشه

و جوهر حرام است که در روز موز و فحاشه و فحاشه

و جوهر حرام است که مورت فساد تلب میشود و سباهی

کند ندانرا و دهانرا بد بو میکند و خیر است که

فر من الله الصلوة تنزیهها عن الکبر و الزکوة تسبیها

للرزق و الصیام ابتلاء للخلق و الحج تقویة للدين و الحما

عز الاسلام والامر بالمعروف مصلية للعوام والنهي
 عن المنكر ودعا للسفوة وصلة الرحم مناة للحد
 والقضاء حقنا الدماء وادارة الجرد واعظاما للثنا
 وترك شرب الخمر تحية لله تعالى والجمعة شريعة
 للعفة وترك الزنا تحية للنسب وترك اللوا الكبار
 للنسل والشهوات استمارة لخير الدنيا والآخرة
 شرفا للصلوات والبر والادب والارادة
 للافة والطاعة تعظيما لله تعالى وتوقيرا
 للقلوب بر الوالدین وقاية عن السخط والوفاء بالنذر
 تفرضا للمغفرة وقذف المحصنات اجبا عن اللعنة والكل
 اموال البناتى امانة من الظلم الخ وعن الرضا عليه السلام
 حرم الله قتل بعلة فساد الخلق والتدبير فناءهم

النفس

وعقوق الوالدین المخرج عن التوفیق لله ولاوالذین
 وكفران النعمة وإبطال الشکر وانقطاع النسل والزنا
 لما فيه من الفساد من قتل النفس وذهاب الأبناء
 فساد البرية ترك الشرب المأثم والمأثم
 ترك النكاح والموارث ترك التزويج في غاب المعارف
 وأكل المال بالباطل ترك الزكاة في غير مستحق ولا
 منة النفس كالأموال في غير حق وقبضه مع
 ما في ذلك من الباطل في الأموال ووقوع الثناء
 بتفانوا والفساد من الرخص للوهن بالدين والرسول
 والائمة والفساد بمرارة العدة على المساكين والشر
 بعد الهجرة للرجوع عن الدين وترك موازنة الانبياء
 والرب بالفساد الأموال كما حرم إعطاء المال السفينة

علامه رباه النبیذ هاب المعرف ترك القرص و
 تلف الاموال و الفساد و الظلم و شک نیست که در
 تر باک کشید تلف اموال هست و فساد البته در آن
 هست همیشه با یکدیگر و بیکدیگر و در میان آوردن
 و ملاحضه را در آن و بیکدیگر خود و بد که در آن
 توازن همه فساد و جور و جور و جور و جور و جور
 اهل او که لعظ از این داسه و جور و جور و جور
 خیر همه این مذکور و جور و جور و جور و جور
 هفت ترا که از این و من اساین من پس و جور و جور
 و این و از اسمعوا و اللعوا و اللعوا و اللعوا و اللعوا
 میشود که علت خیر فساد و جور و جور و جور و جور
 بیکدیگر همان است و خدا در باره قرآن خواندن

بصوت حسن مدح رسیده و حضرت علی بن ابی طالب
 خوش از بود و همچنین حضرت باقر علیه السلام و
 بنی از خبر میداد و غیره معلوم میشود که علت درستی
 بنی احقر از آنرا و بنی ابی طالب از آنرا معلوم است
 که ترکان کبک و بیک ستمی هستند و جمیع کس
 و علت آنست که از زمان ائمه و از آنکه در آن
 موید آنست که ایشان را به دست سوال بکنند
 افتاده و از آنکه ایشان را به دست و پا است
 تر با کبر و مذلت تصور و الهی و انکشاف جامه
 و آنکه آنکه دیده شده که آن بپندار ایشان که وقت
 تر با ک خود بی دست و پا شده بنحانه ادنی اشخاص رفته
 و بان وضع آنها با نتماس بر روی کتافها خوابیده

و تو بآن کشیده و دیده شدن که از بابت انفعال بعضی در
 عز بله فاشلا تو بآن میکشید اند تضرع آنکه چون
 عالم مجمل تمدن است باید هر کس یکسیر مشغول باشد
 تا عالم دایره باشد و که در هر شریع است و استقامت
 و اجمال او واجب است که به مطلق او تمدن است
 بچند یکی نزد حضرات و بچند یکی در نزد کلمات
 مرد نیکی است لکن نزد میانه و بچند یکی در نزد
 فرموده عمل شیطان است و بچند یکی در نزد
 و از فانیست کسی که ترک کاسبی کرده خود را اکل برین
 نماید و رسیده که سر نقره تمام از آنها مستجاب نیست بکس
 آنکس که مالی داشته باشد و او را فاسد کند چهره بیست
 بکسی هدیه نوع دیگر و غنا و بعد غنا کند که خدا

غیر که مضطر شود و خود عیال را بفروشد یا بجمعه
 اگر نماز پیش از این باشد باز کحل بر غیر است که خود در
 بی امری نسبی نیست و بر این حدیث از راه زنا و لو
 و عفت است و از پیش و بر این حدیث از راه زنا و لو
 که زنا حرام است و بر این حدیث از راه زنا و لو
 خواهم گفت که این حدیث از راه زنا و لو
 خبر است و بعضی از کتب معتبره از این حدیث
 فرمود که از زنا اجتناب نماید و اگر از این حدیث
 سه درد بنا و سه رخت افتاد و دنیا پس به خدا و طلاق
 و و از این سه درد فقر و بنا و سه رخت افتاد و دنیا پس به خدا و طلاق
 آخرت باعث میشود سخت زب و سوء حساب و خلود در
 ناز و اینها همه در توبه است و سه درد بنا که نمونه است

آخر تو او من رهنه آخرت است در آن خوب واضح است و دیگر آنکه

از خیر هیچ بلاغی که مازنا بخور قط بمفهوم معلوم

میشود که زنا باهش و غیرت است و اصل ذم پای آنرا

بر غیرت و غیرت است و نه باهش و نه باهش چنانچه الان ذکر

خواهم کرد و دیگر آنکه از غیرت خداوند عالم بخیر

است و نه باهش و نه باهش و نه باهش و نه باهش و نه باهش

و نه باهش و نه باهش و نه باهش و نه باهش و نه باهش

و نه باهش و نه باهش و نه باهش و نه باهش و نه باهش

صورت و جمال و قال و حال از تو باکی میرود و دیگر آنکه

از خضر صادق علیه السلام پرسیدند که پروردگار خداوند است

حمد و در شراب مستاد تا زبان و چگونه زنا بدتر شود

فرمود بجهت تصدیق و کفایت و کفایت و کفایت و کفایت

خدا فرموده که حرث شماست و زمین را رختناست که
 حضرت سول سلی الله علیه و آله فرمود که اگر تو احرام
 شد بجهت آنچه در او است از خدا و بطلان حق خدا
 که خداوند ترغیب باینها کرد و در او است که
 در حرمت او اطاعت خود زمانه و قیامت
 ضایع شدن منتهی و یا بپایان رسیدن منتهی که
 و وطنی در دیر و فراوانی که
 حرام کرده اند و مستحب کرده اند و اگر
 اگر مرد بمرد اکتفا کند و زن زن را
 از میان میبرد و شک نیست چنانچه گزشت که
 بسبب تخلف و تحذیرش از جمیع راستی است
 و باعث نقصان تولید منی میشود و باعث نفاس

شهورت و لذت پس که چند روز نواز و بکشد از غایت
 و غور در تو با ک از یکی هم بپزد است و مایل با و
 نمیشود بر فرض مایل هم بچهره کم منفعت میشود و بر فرض
 سعادتی که در دنیا است و لا غرور کم بدین میناشد
 اگر غیر از این باشد نذر دین است پس حکمت با علت
 این است که هر که در دنیا نیکو شود و دوست است
 اما راه برای آن که در دنیا نیکو شود بقاعده بحقیقت ^{انزلی} باید
 باشد که اگر از دنیا نیکو شود: باب خود بود و بهتر و بی
 ضرر و گزند بود و از دنیا نیکو نکند حد خود
 با بیداری اگر بگویند که در تو با یکی بالکل تمام نمیشود و باز
 میتوانند گاه و روزی اولاد برانند میگویند ان لواطی هم
 میتوانند و بختی همانکه بکمرتبه استمنا بالواط با و طی

بهیچ کند که همان بکند و نطفه ضایع شود حرام نباشد
 آورده علاقی بر آنکه تر یا آنکشی قاهر شد مثل آنکه
 که دستی خود را خصی و محبوب نماید که نطفه تمام
 شود و این حرام است دیگر آنکه در سبب آنکه در آن
 سبب بکند فقر و بر آنکه در آن فقر و در فقر قطع
 و غمزد اگر بکند و ضایع و فقر و در فقر و در فقر
 بخت است از کثرت فقر و در فقر و در فقر
 کنیم که اینها چگونه در تر یا در فقر و در فقر
 ایاست و اختیار امر شد باینکه امر و در فقر و در فقر
 کنند تا زن و مرد با خبر شوند و امر شد که هر دو غایب
 از زنان بپوشند که حضرت صادق علیه السلام فرمود نظر
 بر کسی است از سهام ابله پس منع شد انداختن از نظر

که همیشه و بکشانند بر قوع و در تمام چنانچه از خبرین

معلوم میشود که حضرت و عنا علیه السلام فرموده است

من الذی یطرق الی الدیابرو و من لم یخف الله فی البیاء

الریح فی اکثر ذرکتاب اسرار الله و انوار

که در روزاه نکاهم نزد ایشان و احسن او را تا ابد

نزد ایشان که از این است و من در این روزها

از شما ظاهر است و چنانچه در مکرر است که

عین نظر است در صلا و استقامت و از این خبر

پرسید که هر وقت بنام دوم و حس شوم است به نام

و تنفس شد نمایم و اذن بخوانم فرمود که خوب است

بر او افتد که بر عهد باشد گفت فرمود و خدا اذن

بکبر و خبر کن که حجت بنفشان در نظر است و در هیچ بنیاد

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حرام است بر کسی

زنان که بقدر یکشنبه و روز دوازدهشنبه خاموش و محرم

بود و در وقتیکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که

زنان این ماه را با این نامها بنامند: انسا و کان بکره ان یسلم

من الثابتة منهن و یقولوا: انهن ذوات ان یجبنی صوتها

خبر در حق این ماه از زبان الله عز و جل و در زبان ایشان

در این ماه که در این ماه است مردم چشمها را با

در این ماه که در این ماه است مردم چشمها را با

صاحب محفوظ سبب است و در این ماه و سبب از این

شدن آن زن میشود و در این ماه نگاه بوزن کرد و او را خوا

آمد برود و باز زن خود مقاربت کند که ان نیز مثل

است و در شرح این ابی الحدید روایتی ذکر شده که

لا تكون من حذر هذا القدر الشدايق التي لا تفرق بينه وبين حذر

ما حفظت عنك ان استطعت انما لا تنظر الى ثوب

المراة التي لا تغفل عن فعلها وتبصر دوابها كذا لا

يبلغ اليك ان يكون من الثوبين من الثوبين ما لا يجوز

به حذر ما به انما لا يكون من لا يحضر استكراة

الطهارت كما في قوله تعالى انما لا يجوز ان يكون

وفيها امرأة ففانها في قوله تعالى انما لا يجوز

وانا شاب قلت انما لا يجوز ان يكون

متاعي فيه وقلت لها اعطاني الباب قلت له بعد خلو

الروح على قلتي ان شاب انت شابة اعطيه قلت

اقصد انك في بيتك فقلت انك ولا اقرب اليك

ان تغلقه فاني الى سارق عليه وسلم فقلت فقال لي

و ارازل و جوانها را حجاب برده و میان آنها نباشد
 حتی شوهرها و زن و مرد با هم نباشند بخت کنند
 یا در حجاب نباشند زن خدمت به این اجنبی و در خدمت
 زن کند و خصوصاً در وقتیکه از او استیلا باشد
 البته مورد وقوع در محرمست علق بر آنکه بگوید
 معلوم شد که حقیقتاً زن است و باز با او
 برداشته میشود و با او باقی میماند و در وقت
 صورتش میشود و در این صورت که در حجاب
 هر دو میبینند که در وجه اثر شده و پهلوی نا محرم میمانند
 گاهی قلبانرا از این میگیرند و گاهی این دو و برود دارند
 و چنان بر مقابل نشان است که اگر بفهمد و بر
 نشان میخورد و ابد استقرض نمیشود و منع نمیکند

بلکه بعضی از اینها در صفت قوادیت و توغی که حرام است
 میگیرند و زوج خود را با او خسر و الله میکنند که بلباس^{مثلاً}
 درست و کمر کرده باشد که باین بهانه همیشه از ترساک
 اکثر از راه بیابان و بیابان^{مثلاً} خانه مفتش و این
 و سوختن قوادیت آنها بقدر آن بود و این باد خوار و بکر
 که باین مدخل و درخت چنانچه از این فقره که لازم
 در این کتب و در این راه و این باشد از این که
 و این است که نام این شهر و این طالبه و شهر
 خریدار و این باشند و اینها که نوشته مسلم الوقوع است
 اگر یکی که اغلب خلاف اینست با کاه میگویند که این
 موانع نباشد خواهم گفت که همانکه فردی با اکثری
 منجر بامری باشد از باب مقدم^{ترک} حرام و عدم دخول غیر

و در آن باره از همه افراد منع شود تا انفراد محقق
 نرسد و مشروع باید مشترک بین ناس باشد و الا در
 مورد حرمت همه کس متعلق خواهد شد پس باید که
 و از هر سلب خود را در این باره پس از آنکه در تمام محرمات
 باعث استیفاء از تمام اینها می شود و در تمام محرمات
 میفرمودند تا آنکه از اینها در تمام اینها
 در خانه آنها نگذردند و شاید در اینها
 اینگونه امور را به رسم است و اینها در تمام
 والعیة علی الراوی همین گونه یکی از بزرگان
 صاحب مستکاه داشته بودند و اینها را و الله اعلم
 حضرت امیر علیه السلام با ان مقام لو کشتی میفرمود باید مستر
 سلام کند و آواز زن جوان بشنوم و این را ابابکر

میگویند زن جوان پیش از نام در خلوت بنشیند
 نزد ما با بخلط و محبت تر با کرام کند بدست
 بود و قلبان بیجبه افکند ما یک چشم با کی نیست و باز
 خیال میبرد و بنشیند و در هر کس که کسر
 شد بر روی هم میافشند و فحش که چهره بجا
 رفته اند و در هر کس که در دست و توانزد
 ظاهر خوانند با از راه از راه و پس است
 دوزخ و ستم تارک و ستم و از راهی و بیاد
 دست او را فرموده قطع کنند و تر با کشتی اگر حیا
 کرد و مال باشد مانع دهنوی نداشته باشد و مثل
 آنکه مله باشد و خوف باد از بد اعتقادی مردم
 داشته باشد و خوف باد از گرفتاری و مؤمنانند

باشد و بودیم و محترم و باستان باشند و نشو که
 دزدینا شده و پخته اگر چه پخته باشد و پخته
 که میشو کسی باشد که از دزدی و قوف نداشت
 باشد باید و بدست هر که باشد و بدست
 و لکن کاتب و نوع هست و ظهور این و مدد و خبر
 که قرآنی باشند و از دزدی که پخته است
 هم عیان است و بدست هر که باشد و بدست
 و در هم نشسته است و از دزدی که پخته است
 و آنکه خوب شیرینهای مرغ و بوی سفلاست و بسیار
 نرم و خوب است و با دزدی و از دزدی که پخته است
 ممکن باشد شاید دزدی نکنند و لکن اگر ممکن باشد
 و نداشتند باشند البته هرگاه با هم بگویند که در ضیق

مویر ببنار خوبستان با کوی فاقشند است
 خریزه جعفر آباد با کرباب با خانه ببنار میچسبد ^{ما انکو}
 حسینی با عسکری و این مجلس بد باشد با بگوید
 این دود در پیشانی ایشان در کار است با
 عیش و برون کند و از استالیه در میان بجوی امان
 یک پیله آید که در بزرگراه با حق است میبدهم
 البته در متاع را غلبه از او در راه طافه باشد
 میاورد و او بنده را بزرگوار یاد باشد و اما
 و قوعا بجهت آنکه همین چه دگر کردم و همین در اغلب
 مجالس و محافل اینون و پاچراغها میشود علامت و واضح
 بر این مطالب آنکه الان در هر موضع که تو باله کش
 زباده دزدی بیشتر میشود و هر جای که است دزدی

کمتر باشد و هر چه در این صفات دزدی شده بعد
 از شخص از دزد پرسیده شود که از آمدن و بالجمله قریب
 که دزد نباشد محال است بفرصت محال محال نباشد
 مستبعد خواهد بود در آنکه مستبعد باشد باعث
 دزدی خواهد بود و در افراد و البته عینیت
 باعث دزدی که در این مورد است و او است
 و اگر کسی که در این مورد است و او است
 دزدی بوده باشد که در این مورد است و او است
 و سابق هم در بعضی از طرفه دزدی و سابق هم
 خواهد گفت که چنین است و اگر بعضی از آنها که سقت
 ضارست بوده اند و سابق همانگونه است و سابق
 شده اند پس خواهی بود هر دزد قریب شد خواهی

بگوهر نوباهی دزد است سر بیکلاه پاکلاه بستر علاوه بر
 آنکه من دین خود و همه مردم را نمیتوانم درها کنم بقیاس
 باطل تو زیرا که همه کس میپندند که هر دزدی که می
 مشورت نوباهی بپاکلاه دزدی با کسی هر چه بکشد بدو
 میباید و غرضی هم از آنکه خدمت مؤمنان نقد
 یوانی و اندک از زیر آن خداوند است و بعضی اخبار مستقیماً
 است که در روایتی است که در حدیثی است که نشد
 مستند است و از آنکه در روایتی است که از عبادت
 او عبادت خدا و عبادت حاجت مؤمن حج است و بنا
 ندادن مؤمن و برپا آوردن حاجت او چنانست با خدا
 و رسول است بنا بر اخبار و افحانت مؤمن افحانت خدا
 و بشر و جبهه از برای مؤمن از ایمانست و هکذا این و غیره

برای او و تسبیح مینان ممدوح است و شکر از تسبیح
 مضایق و بارت قبول و تو بک تمام آنها را میبرد و در
 ترشی و غیبی است میناورد و در تمام از امیر و کج
 خانی میناورد و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق
 سبز و سبز که سبز و شوق از شوق و شوق و شوق
 که سبز و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق
 فرموده که کبریا و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق
 حلال است برای شوق و شوق و شوق و شوق و شوق
 نعمت حق را اظهار دارد و فرموده که کبریا و شوق و شوق
 حرام کرده و در این امر کرده با خدایت و وقت و فن
 بمساجد و مشاهد و خدمت و الما و زبانت و جوان و در آن
 فرموده خداوند با طهارت و او پالان و پاکیزه و تطهیر

شد و امر بیطی بهر مناجاد و مشاهد شد و امر بشد
توقار و محروقت و در او و مدینه شد در این شریعت و دنیا
و روایت شد که امام حسن علیه السلام که بنماز میبایست
بهتر جامه های خود را بپوشید و در آن روز که در آن بود
ان الله جميل يحب الجمال غایت دل ربی و هكذا را که
سفیان بر حضرت صادق علیه السلام فرمود که شما انجمن
خوب فرمود این بزرگوار است و از آن روز که
بهتر لباس و در زمان سید امیر المومنین علیه السلام
و غاصم بن زیاد را منع کرد حضرت امیر از نون ملایم و
جامه خوب غذا خوب و روایت شد که هرگاه خداوند
نعمتی به بند داد پس او اظهار داشت احببت خدایت
و اگر از خدا داشت میخونی خداست در خصال است

از علی علیه السلام که البسوا ثياب القطن فان رسول الله
 كان يلبسها لا يلبس الشعر والصوف الا عن علة وان الله
 يحب الجمال و^{ان} ثوبه من غنمه ودر حقایق
 کرم رسول خدا علی ثوبه از پشم و پنبه میامد از خانه
 و بخرش انداخت و آب نظرمی کرد و میخورد و جامه زار و دست
 میزد و میگوید یا رسول الله و در ثوبی که از حبش من العبد
 ابوبکر بن عبد الله از من فرستاد که رسید که الثوب
 البکر که فرستاد من است که علی علیه السلام که
 ابن عباس بن ابیحنه خوارج فرستاد جامه بسیار قیمتی
 بر او بود مقدسهای خوارج بر او ابراد کردند این قل
 من حرم زینب الله را و گفت این اول گفتگوی من است ^{خواجه}
 الله لم یحرم لبوسا ولا مطعما و در پیونع است که حضرت

صالح علی التسلیم ذکر لباس علی و انیرای علی کرد
 فرمود و لکن لا یقدرون علی ان یلبسوا هذا اليوم
 فعلنا لقالوا یجنون و لقالوا امرائهم و الله یقول و ثبت
 فطهر قال و معنیها و لا ینجیها و الله یقول و الله
 یبغض من الرجال الذین یؤثرون انفسهم علی
 نعم احب ان یری ان الله لیسیر من ربهم
 اکیح الا فیه و فقطعنا ای لیسیر الذین یؤثرون
 و امثال ذلك یساروا ان الله یؤثرون
 خارج است و مستلزم بر اینست که
 مراد حق است و شایع و مسلم آنچه باعث شود عدم
 الطاعت کردن براد شرع و او مستلزم باشد خدای عز
 شایع مقدس از موم است بسبب آنکه تو باکی اگر خدا

مالداد باشد تو اندر خرج بتان خون کند مکره زایر
 سوراخ قلبان بیرون کند والا از تدبیر معیشت
 میباشند و خوب بد منزل او را فرقی ندارد و خانه
 انچه که بپوشد بقاء آنها که شمس که شعور حمام رفتن
 و تطهیر نمیدادند چه جای دیگر حمامه تطهیر کنند
 و در هر روز در مراطه ارباب کنند از صورت
 زبانی انسان در صورت و ثابت چنانچه میشود
 و در این صورت و در این صورت و در این صورت
 و خود اثر دومی به لب تنان و در در قلبان صورت
 با تعفن عوض تطهیر حمامه راستباه عوض تطهیر
 ابالی عوض تو بن للاحوان میباشند و بعین او و مثل
 چرخی میکند اگر بگوئی بعضی خلاف اینند میگوئیم

همانها را نسبت بحال قبل انها بچ و بین بچین نسبت
 تفاوت کرده اند بانه و اینها همه مشهوده کمالیت
 تعصب نیست که من اینها را بچهارم از راه شر
 و مسکرو آن از چند راه سه اول آنکه شدت است
 که بآن قصد از او را در اول و اولیا تکمیل شود
 و لهذا در هر یک بعد از آنکه از او منع شود
 و معصیت او را در هر یک از این شریعت و مسکرو
 کرده اند از خسر و فتنه و اینها را در هر یک
 و مسکرو که در مسکرو در هر یک از اینها
 بشی شدن من شریک مسکرو و در میان اینها حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که من بات مسکرو بات عرو
 للشیطان و بعضی نقل کرده اند که کشید تو بالکفی

سکرمه اورد و در تارنج نمین است که افیون عولین

المنشأش اقوی فعلا من الحشیش لان السلیل منه کبر

جدا و بعضی علماء هم دیده ام اسکار او را نوشته اند

و اگر چه در نوشته ها گفته اند که منبسط قول آنها را تقویت

داد باینکه افیون در لغت بمعنی مستحضر و منوم است

و چون گفته اند که اینک جبر و قهر را معتقد باینکه

در آله که می بینیم در امور و سرکرد و بیخالی

سکر از دماغ ارباب است و بعد از عادت که معلوم

شراب هم سکری ندارد و سر اینها بفرق میبرد از ندرت که

بجوهر و من که مست فندم از خالش باخبر باشم لکن میگوید

که اگر مستی بچیز است پس و او اهل تر باک هست و هم وقت

و سبب و قتل و اگر فساد و بود عادت و بچیز خالست

از حال طبیعی که شک نیست که در همه وقت تر باک کش
 هست و اگر چه شد و افتادن و در وقت خواب غرق
 شد و تر باک هست و اگر بنا بر باقی و جریند زدن
 با و باک بینی است و جریند باک تر باک هست
 پس بعد از اینها تر باک است و تر باک است
 تنویر است و از اینها تر باک است و تر باک است
 نرسد بالکل از اینها تر باک است و تر باک است
 خواهد بود فنان و تر باک است و تر باک است
 نوشته اند که بحالی میرسد و بشوایند و بشوایند
 تر باک کش اگر وقت تر باک با و نرسد از همه چیز بهتر است
 و وقت کشیدن او از همه چیز میگذرد و چنانچه گذشت
 دیگر آنکه از اینها تر باک است و تر باک است

مبتوء صاحب شر و دنا و سرقه قتل نفس و خال شربها

دست برداشته بر پا کبها داد مانند با انکه ظاهر بود

این امور و در تر پا کبها امرها و الحقیقه در داشته دیگر

انکه و سب که کل اهرام من تو نایا الشرب و الی

لحم الخنزیر و جمیع القواش فحرام ضار للجمیع فاست

للفن و شک نیست که در این امر هیچ مرد است

شراب فیهون و انداز و در تر پا که در سب انکه را

حرم الخنزیر و فیهما من الی الی الی الی الی الی

الحقایق و در فیهما من الی الی الی الی الی الی

فی شرب الی فیهون و دیگر انکه و سب در تهذیب که

قال ابو الحسن المایضی از الله لم یجزم الخنزیر لاسمها

ولکن حرّمها لعاقبتها فما كان عاقبتها عاقبة الخنزیر فهو

[illegible]

تو همین بیخلف است و مانع دغا و بکاست و مانع حزن
 قلب است و خشوع و حفظ و مانع قناعت است و بوند
 حب و چنان است و باعث عدم وفاء بعد است و باعث
 تملق و کشنده سوال بکنند که مریدانند و باعث
 نفس است و بوند و از او تمام کنند و غلبه
 و مراقبه است و مورث و از او تمام کنند و غلبه
 دین است و خراج هم تقوی و از او تمام کنند و غلبه
 و ای است و همراه نفاق و از او تمام کنند و غلبه
 و هم علی من تحت المبدأ است و مورث و وطن و خیر
 بطلب عشرات مؤمن است و باعث نفاق و ذی اللہ
 شدت و سبب است و غار و نوبت و امثال ذلك
 از معایب که ذکر آنها موجب طول کلام است

خاتم کتاب در آن دو مطلب ذکر

میشود **اقل** آنکه تو پاک کشید اعظم

معجبه نه است و آن بجهت آنست که ستون دین

میرزا است این برین نوازا است باعث آنکه رب

میرزا سود صوم است تا این بوند او است و اکمل عباد

چرا که در این برین بوند او است و اشمل عباد

و کم است این برین بوند او است و لجم عباد

و کم است این برین بوند او است و الزم در نظام

ممد است این برین بوند او است و لازم تمدن

و واجب اشياء معاش است و این منافع کسب است

و رغبت اشياء جمال است و این پر کین کنند و تحمل است

و احد اشياء مهر با نیست و این سخت کنند و دلم است

واخلط اشیا، وناست و این موجب است و اختس
 افعال و ذرات و این مستلزم او است و از اشیا
 طبع است و این همراه او است و اگر اشیا مخلط
 و این مانع از ازاله است و بدین جهت افعال
 اسراف است و این هم در شئ است و اثر و افک
 شریعت و این مستلزم ناپدید شدن و در هر یک
 تو فرض کنی و دامت و یو و است و در احوال و
 طلوعی گفته فرقه او بار و در هر یک
 دتبه کم کرده شوند اسرار داخل و افوربان و عده
 بد تربودن از جمیع اعمال ناشایست است که هر
 قبیح را بعد از ارتجاع و ندیم با سانی ممکن است ترک
 و این خبیث را از انجواهی ترک کنی باز وقتش که شد

ترا بخود می کشد از خود و خدا بچسبید می کنند
 بفرمود که همت بر ترک بندگی مدتی بنا خوشی و کشتی
 گرفتار و پستی طوعی کنی و مجوی امتداد می شود
 و حال این است که خود را امر و زید تو می شناسی
 و دایم و افوری و دیگران که واجب تو و اجابت
 و این است که امر و زید تو می شناسی و اجابت
 و این است که امر و زید تو می شناسی و اجابت
 و این است که امر و زید تو می شناسی و اجابت
 و این است که امر و زید تو می شناسی و اجابت

ان الله يشهد من ترك الصلوة لانه يصنع في حال لا يعرف
 معناه ربه و خورنك او نمازش تا چهل روز مقبول
 نیست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در حقیقت

و ادبست که اهل جهنم از او بپسند و او بر او شتر

خوار است و در هیچ البلاغه است که الحسن خراج لایم

و معلوم شد از حدیث گذشت که ابو الحسن میخیزد علیه

فرمود حرام نشد خمر و شراب و اگر بختیاری

و گذشت که غایت بر آن کشید غایت خراشید

انجیر که فرمود ان الله یومرکم فی الذل

طلان العقول فی الخمر و فساد البصائر

وان الرجل یبذل ما یحبه و یفقد ما یحبه

امواله و ینهب بالذین و یبسی المعاش و یبوء

العزیزه و خبریکه حضرت باقر علیه السلام فرمود که اگر

کجا بر خراست بجهنم که داخل میکند صاحبش در زنا

و سرقه قتل نفس و خبر حضرت صادق علیه السلام

که آنکه بپسندید این را بپسندید و این را بپسندید

آن بود که بین شما العداوة والبغضاء فی الحرم المبصر

و بعد از آنکه از ذکر الله و عن الصلوة و امثال ذلك

و اگر شما را در این باره است و مناوی

از شما و در کتاب مستطاب فی بیان السعاده از

چهار بار در این باره و در این باره و در این باره

طی این است که در این باره و در این باره

و در این باره و در این باره و در این باره

و قتاد و امثال ذلك و این در این باره و در این باره

آنکه مغایر است که در این باره و در این باره

این کتاب اغلب از شراب نیست علاوه بر آنکه

منافع و شراب است که در این باره و در این باره

و بدان همه متوجه افتاده اند انچه کبر است پس وای
 بمریایان بجهت آنکه شراب تازه در دودم کرده و توانست
 که مناسب سبزه است بکسر آن را که نشانه سردی
 مناسب هفت و تلخ او بر آید و انچه است بخار آن و آن
 که نشانه و شسته و شسته است بخار آن و آن که نشانه
 که باعث اشتیاق و گدازد و در دودم کرده و در دودم
 بقانون بنشاند و در دودم کرده و در دودم کرده و در دودم
 صحت و بنکو کردن فهم و در دودم کرده و در دودم کرده و در دودم
 دادن غذا در مناسب با و تحلیف و تحلیف و اخراج کشف
 آنها با طلاق و لطیف با در و عرق و اخراج صفر میوه
 و عرق و دفع بلغم و سودا و قلبین طبع و تقویت
 خواص و اعضای صلبه و دفع جوع کلبه و خشنه و خشنه

فکر و تقریب

ما لنحولنا وجنون ومفتح سد ومانع پیری ورافع سیم
 بدن ورماد بلعنی است مزوج سفید اوجو متب
 دق وقریب است از اعضا و تن غشی وخالص اوجو متب
 در بعضی از اعضا و تن غشی وخالص اوجو متب
 قابل مواد بدو قد شدن فی احوال واکل او با سبب
 در جهت تر از رانی است جمیع آنچه ذکر شد عکس
 در این کتب و این کتب در جزو است بل بکرا عکس
 در آن کتب و این کتب در جزو است بل بکرا عکس
 بقانون باعث باد می تقم باه است افون برنده نسل
 وقاطع باه است شراب و ترافریه و تر و تازه و باران
 و سرخ و سفید میکند بخلاف تر و آن که لاغر و سپاه
 پرمردم میکند شراب بد تر اچان و غذا را ^{میکند} میخورد

تر باک بشنوا لاغر چون اموات میکند و از غذا میبازد
 شراب با اعضا برافتد و به بدن در جمیع تر باک است
 میکند شراب بلند شست میبندد و تر باک پست شست
 و دُونَ و کند و در دم میکند و شراب و شراب میکند
 و بارای و تدبیر و فکر میکند تر باک کشیدن تمام
 و روز بلکه تمام میبندد و شراب و شراب میکند
 و تدبیر و تدبیر و تدبیر و تدبیر و تدبیر و تدبیر
 ضعیف میکند شراب و شراب و شراب و شراب و شراب
 اعضا را بیکار خود میبندد و در سر و بدن و سر و بدن
 بافت و فتد و میکند تر باک و میبندد اعضا و دست
 از کار و زبان و از گفتار و اعضا را از کردار و یار از
 رفتار کند میکند شراب و شراب و شراب و شراب و شراب

عقل را در چند
 میبندد و شراب و شراب
 و شراب و شراب و شراب

۳

میاخرا بد بخلاف تر باک که صاحب هر تالنت از حال شر
میگذاهند و شراب اخلاص را بنکوم میکنند و تر باک سستی
المخلق میکند و شراب غضب را در غیر حال مستی میر
و تر باک با تمام میکند و در غیر حال بد تر میکند
و شراب شجاعت و قوت را بیهوش میگرداند و تر باک جبن و
ترس را بیهوش میگرداند و شراب سناعت و وجود و به
توان آورد و تر باک را بیهوش میگرداند و حیالات
را بیهوش میگرداند و شراب را بیهوش میگرداند و بدن تطیف
میرا هدند و تر باک سستی تر باک کشفت میگرداند
کام و شاهد الکل شراب من و اصفامید هدند
میکند و حب را بیهوش میگرداند و تر باک هدند و اکند
میکند و شراب حبت میاورد و تر باک کشفت بیهوش

و در پی نسی و تنبلی میناورد و مفاسد شراب و غیره
 ترک او بر طرف می شود و توانست در این از
 حوائج و طوایف استیلا بدین میکانها نماند و در
 تمام می کند که مشربان و غیره است و در این
 از ترکان اند که می شود و اینقدر است که
 ترکان دیگر مدتی که پدید می آید و در این
 می شود و در گشتن می شود و در این
 باشد و پدید می آید و در این
 شدن و امثال ذلک فرموده اند و در این
 و در شراب و غیره می شود و در این
 که از منافع او می گذرد و اعظم است چنانکه
 در قرآن فرموده **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْمِرِ**

اشتم کبر و منافع للناس انما هو ما اکره من نفعها
یعنی شراب نفع و منفعتها اگر چه دارد لکن کما عثر
بوز کتر است پس صریح اید برای او منافع میسرساند
و در گذشته که در وقت هم منفعت نیست اگر چه ما
می بینیم که حمت شرع انما نفع و خواص از شراب هم
بود و آنکه طبع شراب نفع نداشت یعنی آنها را
نبرد باز دیده و نه از شراب و اینست که این
منافع و خواص از شراب پس در شراب هم هست
که نوشته اند که خوردن شراب بدون شرایط سلب
موت فحشاء و منافی و امراض ماعی مثل سکنه و صرع
و فالج و جنون و سرسام و دغش و درد چشم و امراض
کوش و خپشوم و دغقان و دندان و اسهال دموی

و درم جگر و سپرز و خفقان و جنون النفس و بطلان
 باه و آواز و خطرناک و تکرار و جوششها و فساد معضم
 و ضعف قوای دماغی و حیوانی و طبعی و مزاجی و
 مشرق و غشبه و استسقاء و سایر امراض و
 و کرده و حرقه البول و شکر و صابون و در همه اقسام
 فساد عقل و دین و غیره و سایر امراض و
 و قتل و امثال ذلك است که با اینها و
 و با این چندان مقابل است که آن منافع هست و در
 تر باک نیست پس تر باک باید باشد و تر باک
 بدتر است که اگر دایر شود بین آن دو شر را باید بر او
 ترجیح داد و اگر بفرصت مشکل ترك این موقوف بر آن
 باشد باید استعمال کرد زیرا که ترك او ممکن است یا نباشد

نهی از او بجمعه قسم لازم است و او نیز کسب می نماید
 منع از او لازمست و او بجمعه عموم ناس بقدر حق
 منع از او ولو آنکه بعضی تلف شود و حق بر کسی
 که قدرت بر منع فعلی نداشته باشد لازمست
 ولو بنصبیت و ذوات و غیره کسانیکه در این
 مواعظ و نصائح بگویند از منزه است و اهل بیت
 الی ذکر هاست که اینها با سبک است و اینها
 گفتن اینک تو پاک کش کردن اینها از
 مثلا خوب نیست و اینها از پاک کردن
 حرام است و اینها تعارف کردن بکشدند و پاک است
 و اینها تو پاک کش کردن کسی ضلال است
 و اینها اشکارا کردن کشیدن حرام بر حرام است

که مستتر می باشد بر او مندرج حشده است کما فی الحدیث
 چنانچه ^{۱۵} اگر ببینند که کسی ترپاک میکشد و او را
 برود دهند حرام و تشییع فاحشه است مگر هرگاه
 احسن از ترپاک بود و این تشییع همانی است که هرگاه ظن
 عظم بر آن باشد که از انشت او آن ترپاک خواهد کرد آن
 ترپاک و این تشییع بر آنش ^{۱۶} تشییع هرگاه دانی که کسی
 ترپاک میکشد بداند که اگر ترپاکش خیر باشد ^{۱۷}
 او را تشییع می کنند و اگر نه او را تشییع ترک میکنند
 و این تشییع ^{۱۸} تشییع است که باید تا بشود
 شهرت زیاد بودن ترپاکش در جلای نداد که استیسا
 و رغبت دیگران شود ^{۱۹} و بعد از دیگر بر این منزل خود بجهت
 ترپاک کشیدن راه دادن بد است ^{۲۰} و درهم با چنانچه ^{۲۱}

مثل زن فروشی کردن و حرام بر حرام است ^{و بیست و نهم}
 دکان بکر دادن برای پنجراغ یا تو باکی که بدانی یا چراغ
 خواهد کرد حرام است ^{بیست و دهم} بیک منزل بجهنم نفع
 با و کردادن حرام است ^{بیست و یازدهم} و اگر کسی را از ترس
 داشتن که شاید کسی را بداند بد است ^{بیست و دهم} و
 ممان باشد ^{بیست و یازدهم} و اگر کسی را از ترس
 کشد غیر و بکر داد حرام است ^{بیست و یازدهم}
 خانه شخص قبلان کشد ^{بیست و یازدهم} و اگر کسی را بداند
 و لو ممان باشد ^{بیست و یازدهم} و بجهنم چاق کردن قبلان تر با
 برای کشد تو باکی حرام و اغانت بر اتم است ^{بیست و یازدهم}
 حب نرا کرم کردن بجهنم کشد تر باکی حرام است
 و بیست و نهم تو باکی فروختن با علم بانکه او خوا

کشیده حرام است و بجمع التوہین است کہ قال النبی

من باع الخمر فله شقص الخمر بواي داخل في الارامنه

بیت جنت نشاندن بتراکی تراکی که داد

عید النبی ﷺ در کائنات گریزانین بمعامله کسوف که

تو را که میخواهد بتریاکی بنویسد باشد و بس

و چون سر آمدن قمر و در پیشگاه پادشاه آمد

از مردم به نام ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی طالب

سید بن ابی طالب علیه السلام

ای کشید تو بان کش میراث ما بیدن بد است

و چنانچه کوزه قلبان تو را که اگر بغیر اینکار نباید

معلوم باشد که برای کشیدن فستق و ختن و حرا

و پیچید و غیر این دو حال هم خوب نیستند و شکر

کوزه کروی و سناختن کوزه المپان تو بانه حرام است
 اگر بکار دیگر نخورد یا برای کشیدن تو باکی حرام است
 باشد سی و هفتم بدون آن هم خوب بخور اهد بود
 سی و هشتمی قلیان تو بانه و سناختن تو بانه
 اگر بکار دیگر نخورد حرام است سی و نهم بدون آهن
 خوب نیست چهل ششمی قلیان تو بانه و سناختن تو بانه
 خاصه او اگر بکار دیگر نخورد حرام است و سناختن تو بانه
 نداشته براه دیگر و ضرورت سناختن تو بانه
 نمی اومند و الا فلا چهل و هفتمی سناختن تو بانه
 تو بانه و ختن بترا باکی حرام است چهل و هشتمی
 آتش باشد اگر بکار دیگر نخورد یا سناختن کشیدن باشد
 حرام است چهل و نهم بدون آهن و ختن و سناختن

[illegible]

عقار بلد بشاری و ترپاک کش فقط ندهد
اگر کسی نذر کند که ~~بیشتر~~ بایلد و مالی دهد یا ضیاع
کند ترپاک را شامل نمیشود و اگر ترپاک فقط را بپذیرد
بروانت دهنده او را حاصل نشود ~~پنجاه و سی و یک~~
نذر کند که مالی بپذیرد بایلد که صرفه
کند ترپاک را حرام است این نیز مرز که
بر کشید ترپاک منتهی به ~~پنج و یک~~
پنجاه و دهم شهادت ~~یک~~ ~~را~~ ~~باید~~
ترافع بشنود پنجاه و سوم نماز و دست سر ترپاک
جائز نیست پنجاه و چهارم تقلید و پیروی ترپاک کثر
کار صاحب حرم نیست پنجاه پنجم اگر دو نفر ترپاک
خبر دهند بجنس شدن چیزی ثابت نیست بجناس آن مگر

[illegible]

و هکذا باید دانست که تو بایکی را که ندانستد ساقط شد
 و بیکم از پول قیمت تو بایک با قلبان او یا اسباب او
 بتر بایکی فروختن معامله کردن حرام است ^{و اگر}
 از آن وجه خوردن چیزی ^{در آن} است ^{و اگر}
 با آن وجه آب بخورد و ساقط کند بان یا وضو بگیرد و غیره
 حاصل نشده است ^{و اگر} ^{و اگر}
 ضامن است شش وجه از آن کرده و با آن
 بود وی آن نماز اشکال در آن ^{و اگر}
 بکسی که بتر بایکی تو بایک دهد پول با وی ^{و اگر}
 با و کند یا شفاعت کند در این بابها حرام است ^{بمع تو بایک}
 شصت و هشتما آنکه اگر طفلی در کفالت کسی و واپس باشد
 و بالغ شده تو بایک کنش باشد و جواز دادن مال او با و

ولو برای تجربه که ببیند چه قسم است حرام است مثل
 اینکه با مادر زن نکند و بپا که البته مخفیانه باشد
 شود علی ما شاهدنا و الشاهد من البیِّنات
 و دیگر آنکه نفس جری می شود بر فساد و دیگر آنکه
 یک قلبان کشیده می شود و دیگری است
 و دیگر آنکه فرموده اند که هرگز نباید از آن
 و حضرت صادق علیه السلام فرموده اند که هرگز
 قلبه و کثیره و دیگر که سر با این نام باشد
 سد طرق نشود کرد و هر کس متعذد شود از جناب خدا
 میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله سوال کرده بودند
 از حکم شیرین چون فرموده بودند چگونه است که اگر
 کرده بودند فرموده بودند حرام است عرض کرده بودند

امام رضا علیه السلام فرمودند که خان من فعل فکما فاد
 الى الزنا طلوعی گفت هر که بروافوربان دختر دهد
 گفتگو دخترش با صد نفر را راست گوئی نیست هست
 هفتاد و شصت سال است که من با تو را از کثرت و لو نرداو
 نکشد خوب نیست و هفتاد و شصت سال است که تو را از کثرت و لو نرداو
 کردن لازم نیست و شصت و نهم تو را که میزدی و شصت و نهم
 بکنی هشتاد و نهم را از سر آورده اند و شصت و نهم
 آورده شده هیچ نام نمانده است و شصت و نهم را از سر
 وزیر و خبر حضرت امام علی علیه السلام است و شصت و نهم
 منع شارب الخمر و لا تعودوا عرضا هم و لا تتبعوا لهم
 جنازهم و لا تصلوا علی امواتهم و در آخر خبر پس
 آورده اند بر اینکه آنها ساکنان اهل جهم اند و شصت و نهم

خیر دادن بتریاکی و لوسانل باشد تعریف ندارد و بخت
 درود هنی اذ اخف بن اخ و در آن رسیده که خداوند
 به اسند ما و عقبهها در جهنم ساط خواهد کرد
 و باز مکرر در این است و در این میخوانند و پنج
 فقره از آن خبر ذکر کرده اند که علاوه بر اینست
 این آیه پنج رساله بر حکم بطریق اولی این مستلزم
 و مستلزم این آیه هفت بار در روز چهار بار
 سوره بقره در وقت است و باکی نمودن تعریف
 ندارد بجهت الله عز و جل است که من شرب الخمر
 فلا تزوجوه و ان مرض فلا تقودوه و سلموا علی
 اليهود و النصارى و لا تسلموا علی شارب الخمر
 و ان سلم فلا تقودوه و معلوم است که این نهی من

باب معاونت بر نهی از منکر است و اینجام چنین است
علامه بر آنکه دو خیمه گذشت که هر چه عاقبت
خیر داشته باشد از خیر است و نفرمودند
مگر کوم بحکم خیر است بلکه فرمودند از اینها است
و خیر است فالسوم بر آنکه بناء علی ذلک و اگر
عین تصریح است بر آنکه بناء علی ذلک و اگر
بفقه و قد ثبت آنکه از علوی آنکه در این
کی و او باشد درجه دوم است از آنکه در این
اگر تو باکی سلام کرد بر من بدست من است
بفقه و بی اعتنائی هشتاد و ششم و فقو شد
در حضور و سفر با صدیق با او شدن بد است
هشتاد و هفتم هشتاد و هشتاد و نهم و نهم

و دلیل این مورد علاوه بر سببیت خبر مجائس است
 که مجاوره اليهود والنصارى خبر من مجاوره شارب
 الخمر و لا تضاد قوا شارب الخمر بان مضاد قند است
 و شك نیست که این سببیت موجب است در این مشتاق
 هشت تر باک کاشتن بقصد کشتن با تبر باکی دان
 با فوج ختم حرام است که ائمه السلام اهل بالنبات
 و اکر اهل بیت علیهم السلام و فستاد و خمر نقل کردن
 تو باک و اهل بیت علیهم السلام را با تمام است نفی حرام
 قاصد آنکه در دلاله تر باک و تر باکی و با بیع حرام
 بود و بیکر ضامن شدن برای تر باکی در پول تر باک
 حرام است و دلیل این چهار باد دلیل حرمت بیع و شراء
 و درست کردن قلبان و تر باک کرم کردن و حرمت

و هر مت و پیمتان و کرا به و کان مستغادر است از قول
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله که لعن الله الخمر
 و غارسها و غاصرها و شاربها و ساقیها و باعها
 و مشترکها و اکل ثمنها و ماسها و الحامولها
 نودی و در قمر دره و در ایشان تر با کز کرد با علم
 بد است که در غیر و یک و در ثمنها هم مذکور است
 نودی و سوزن و نودی که در غیر و در و در و در
 نصیحتی مکن و در و در و در و در و در و در و در
 اگر مانعی نباشد و در و در و در و در و در و در و در
 بنیاد کی مد و نودی پنجم تر با کی راضا حبس کار و
 و خجل کار و آوازه دنت و و کبالت مکن نودی و ششم
 نودی و ششم با و سخا و نودی بهتر است نودی

و هفتصد و پنجاه و دو و سی و هشت
 معانقه با او ممکن بود و هفتصد و پنجاه و دو و سی و هشت
 صد و اگر نبود با او در مجلس جمع نشود و لا ینکته
 بر این و هفتصد و پنجاه و دو و سی و هشت
 و هفتصد و پنجاه و دو و سی و هشت
 که و لا ینکته با او در مجلس جمع نشود و لا ینکته
 تا سه سال از این روز تا هفتصد و پنجاه و دو و سی و هشت
 علی الله و لا ینکته با او در مجلس جمع نشود و لا ینکته
 فی وجهه و لا ینکته با او در مجلس جمع نشود و لا ینکته
 تمام علیه از اجرت بیفاد اسلام علیه فلا یؤد
 علیه و لا یجمع فی مجلس معه فان اللعنه اذا نزلت
 عمت من فی المجلس صد و یک نماز نکردن در خانه

که تر باک کشیده شود با جوهر تر باک باشد اگر
معین بر امر و نهي شود بسپار و خويست بجهت غیر
نهذیب صدق و مرئال دادن بمضار به تر باک
کش و او را سر مایه داران اند و اما السند و ملت
بجهت نهي حقیقت صادق علیه السلام از استغناء
انکه سبکه غامض و اندوخته از سر و سر و سر و سر
آنچه تجربه شد که تمام شد و تمام شد
بصاحب بر نکشت از سر و سر و سر و سر
استغناء کشید و سر و سر و سر و سر
بجهت آنکه معلوم شد که هیچ نقیصه در او نیست
و بر فرض نفع دفع الوقتی البته ماده و احوال
و منتهی میکنند و عضو را خد و میکنند و علاقی

بیک نفع غیر مستلماً امراض کثیره یارمیاورد
 اگر خواهد ببرد پس با زبطا عون ببرد بهتر است
 که شهید مرده تا آنکه قریب کشت شود بجهت
 دفع ارواح شیطانیه و دفع شیطان و دفع شیطان
 و دفع شیطان که عنه بن آدم از حضرت
 صادق علیه السلام رسیده که بجهت ذواب و
 کسب چیزهای دیگر اگر ببرد و بجهت است مثلاً
 نه بقتل و نه بقتل و نه بقتل و نه بقتل و نه بقتل
 کشتن بجهت آنکه خداوند قرار نداده در آنچه
 حرام کرده دواء و شفاء را و این غام است پس
 آنها که تا کسی ناخوش میشود بجهت دوستی
 و رفیق جستن میکنند بنا چند قلبان بکش

ضال و مضل و در صناعا حال مستوحش هستند
صد چهارم در طبیبی اگر اذن کشیدن ترناک دهد
انطبیب معلوم میشود که خا از دست نیست و اگر کفر
او کسی ترناکی شود از این بپایند و گناه است
و رفتن نزد آن و پیرایه بپایند و عمل بفرمان
حرام و القاء نفس و غیره است و گناه است
عدم حد اقتضا و مکرر است و گناه است
و پنجم مغالجه کردن در طبیبی است و گناه است
مرضیهای سینه و ریه و حنجره و امثال ذلك
تعریف ندارد زیرا که او میبرد و با اسم انطبیب
تمام میشود مگر آنکه مغالوش باشد که خوب
میشود یا واضح باشد بر مردم که سبب ترناکی بود

وعلاج آن طبیب و ضروری نبود اگر نفع نبود
 صد ششم اجازه دادن بتر باکی و هر امری علما
 با خبر آنند و جمعی با غیره که از ضلال ناسبت
 به جهت آنکه بزرگوار بانی بدینها بعلاوه تر باک
 با و مشورت نمود و مرد با و و غیره و دین بد کمان
 شدند و از آنکه تا آنکه علی الله وان کان الجبر
 ما یزیدنا الله و نحن اذ مطلق صد و هفتم
 آنکه از آنکه بزرگوار بدینها بفرمود که تر باک کش
 بوده وقت خریدن هر وقت بفهمی حیات و فتح داد
 و لو بعد از یکسال صد و هشتم در اجرة المثل در
 اجرة الجبر و جعلش معین نشد باشد با فاسد باشد بنوعیکم
 باید جوع با جرة المثل شود اجرة المثل تر باکی کمتر است بجهت

از غیر تر باکی

تذکره معتمد

بهر مکه بنام او و آنکه و شتر کار و پیکار و دانسته
 و آنچه ذکر شد بهر جهت و غیر از شکر و خیر است
 بعد از نبوت و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و فرستادن آن برای جبارت و فرو نهادن حق تعالی
 علم بفرض و احتیاج و طاعت و شکر و برآمدن بخت
 با بالک و صاحبان و بخت و شکر و برآمدن بخت
 و رنج و منع و بخت و شکر و برآمدن بخت
 و بخت و شکر و برآمدن بخت و شکر و برآمدن بخت
 سلطانان عز و بخت و شکر و برآمدن بخت
 سلطانان عز و بخت و شکر و برآمدن بخت
 سلطانان عز و بخت و شکر و برآمدن بخت
 سلطانان عز و بخت و شکر و برآمدن بخت
 سلطانان عز و بخت و شکر و برآمدن بخت

بعضی تدابیر میکنند که ناخوشیهای مسیر
 مثل و باد و طاعون و نحو ذلک در مملکت آنها
 نپرازد و این یکی از تدابیر است که در مملکت داده اند
 پس چگونه شد که این مردمان را که همه
 از آفات و سببها رها نموده و جان و مال
 و دین آنها را در راه این می گذارند و حال
 آنکه در این راه بسیار کلاهها و سوارها
 و صاحب منصبهای سپاه و حال آنکه هزار
 نفر شجاع صد هزار نفر قوی باکی را با ناعنی
 امان ندهند و اگر قوی باکی را برای جهنم حرکت
 دهند یا حرکت نکند یا از بین راه برکند یا
 در جهنم گاه این قتلان این قتلان کند تا ختم

بر سر او و بخت سر او را خدای خود را بخور کند
 و در واقع بعضی از ویست این سبب است که
 مناسبت افتاده اند پس سر او را است و افتاده
 که ظلی را افتادند سر او را است و افتاده
 بر او که علقه بر او افتاده و در این تفرقه
 فرموده منع نمایند و در این تفرقه
 چه جسمی هم تلفت شود و در این تفرقه
 امر در واقع نمیباشد و اگر در این تفرقه
 آنکه در ملک آنکس و در ملک آنکس و در ملک آنکس
 و سبب نیست و هیچ باک نیست و غرق آنکس
 داشتند و در بعضی که در غای آنکس و در غای آنکس
 و در گنه قرقان بجهت شخص نو باک ندارد

او شکافند و قتریح کردند شنیدم که از درون

ترباک در آمده بود و سبب او ترباک صیدانستند

و در ایران بعد از آنکه در میان فقره است

که محلی از کوره کارها و باعث

ایستادن مرا میفرمودند

باید که

مکمل

صدا

۱۳۱۱ هجری

بسمه تعالی چون جناب مستطاب شرعی و ادبی و طب

شعاع حقیقت و ثار عمده العلماء و العالمین و قدوة العرفاء

الکاملین آقای حاجی ملا علی کتابادی مؤلف این کتاب

دام نطفه الهی الهی تمام تمام در حفظ و قیام عتقا از این ستم
 شایع محراب ابدان و ادیان وارواح دانشمند گشته
 و آنچه در این کتاب بیان از واج و در واقع مفاتیح و
 فقهیه و غیره و در این کتاب از این کتاب و فقهیه
 عتقا و حجج اسلام عصر اول از این کتاب که ملاذ و
 در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 نورانی و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 آن نورانی و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 بنظر شریف ناظرین خود اهدا و سپید تمام شدتین
 مفادین اطلاع بر مومنان کشیدن تو باک بهر مایه
 متابعت پیشوایان و بنیادین هر کدام مبتلا شده
 ترك نمايتد (صوت سوال) حجة الاسلام اما اطفال
 الله بفاکر چه مفرقا شده و خصوص کشیدن تو باک که

شایع شده است و این را از سایر ممالک بلاد و نواحی
 اینکه چه قدر مفاسد آورد از تحصیل امور و معاش
 ابا با وجود اینها حلال است و می توان گفت اگر الله
 (مورد استغنا و اجتناب از دنیا و دنیاوی و غلبه بر دنیا و دنیاوی)
 بجای این نظر غیر و صفت عوالم و اشیاء است
 حرام آنرا و حلال آنست و اینها را در میان اینها
 جتنای از اینها است و اینها را در میان اینها
 العالی بسم الله الرحمن الرحیم و اینها را در میان اینها
 در بین اینها و اینها را در میان اینها
 العالی و حلال آنست و اینها را در میان اینها
 سرکار و حلال آنست و اینها را در میان اینها
 بسم الله الرحمن الرحیم و اینها را در میان اینها
 حرام است و اینها را در میان اینها

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا

ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي هدانا لهذا



سال ۱۳۱۲ خورشیدی
پوزی شد

الحمد لله

WVO



